

سپاوون

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر درلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان ، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تیلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تیلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اسراج موخانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیسرو شرمیرد

سالون اصلاح مو نیز نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و توشو نیاید



ر کورس : جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفروشی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گفروشی

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروشی ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ انغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عوموس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سب و سون

شماره ۷ و ۸ ماه میزان و قریب سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹ء شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

ماخ سفید

پیدا

۱۲

سید رسول رسا:

دینیتو
ادبیاتو
حالات
خیره



۴۲

در شماره آینده میخوانید

- اسرار شقایق های پرند که اخیراً به زمین فرود آمده بودند -

- ۱۵ دلایل در پینتاکون

- زنده گی جان کنده گی چگونه بود ؟

در صورت امکان اگر قسه های (هزارهک شب) در مجله سیارون به شکل سهال مجله بی چاپ شود ، خوب میشود .
درین اواخر مکشهای هنرمندان هنندی به شکل برسام آورده و مجله چاپ میشود ، با اینکه میدانم برین هلاکه به ستارگان فلم هنندی درین جوانان به شکل رحمتتاک آن شهر پاتنه است ، اما منس خواهم این مرض به سرورین این مجله هم سرایت کند .
نورده نویسی از لیسه رابعه بلخی

پیشنهاد

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضافاً همین که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر وایسویه نویسنده مسترد نمیکرد . نظریات آرایه شده در مسایل صرف نظر نویسنده میباشد .

... میگویم از غزلی استم ولسی
نمیدانم چون ندیده ام .
دلپ کار دریک مصاحبه
بسیار جالب و دلچسپ خوانده
حرف های زیادی برای خواندن
دارد که برای هر خواننده سیارون
ارزشمندی های دارد .
دلپ کار درین مصاحبه
در برابر وضع امریز سیمای هند
حرف های دارد . جایی گفته .
- چیزهایی به عنوان شعر -
در آهنگهای فلی ماسروده شده
که من یعنی آنها را نمیدانم
مثلاً آهنگ (جیمی جیمی) آه
باموضوع فلم ارتباط دارد و نه
بالفظ و معنی قابل برداخت
این مصاحبه را در صفحه ۵۰
مطالعه نمایید .

دلپ کار سردی از غزلی

میگویند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند . من شنیده ام
ما وابسته گی خیلی دیرینه
با مرکز سلاطین غزنه بی داریم .

حضرت محمد نیکمرغه میلا

چگونگی جلوبیری را بگیرد

در حایگاه عاشقان عارفان



نوشته تاکیر
در صفحه ۲۸ بخوانید



مدیرمسول : دکتور ظاهر طیب
تلفون : ۶۱۱۰۲
مکارن : محمد اصف معروف
تلفون : ۶۲۷۰۲
صوبه پور : ۶۱۸۷۸

ادرس : بلاک ۶ ، امکوریان سم
Sabawoon monthly
magazine OF AFGHANISTAN

Our account No. 40292/B
Da Afghanistan Bank
Kabul, Afghanistan

Price : Abroad-50 US dollars
yearly-25 US dollars-6 mounts

نشره اتحادیه روزنامهستان
جمهوری افغانستان
هیئت تحریر :
بارق شفیق
دکتور محمود حبیب
عبدالله شادان
رهورد زریاب

حساب بانکی (۰۲۴۳) بر ۸
د افغانستان بانک

با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشریات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد و عملی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. فضایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیات های معین وجود دارد.

از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشریات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر کار و همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشریات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلکان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی هر سه های مختلف هنر و ادبی مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده هاگان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا پیوسته آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده هاگان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته کاری دوستداران و خواننده هاگان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشریات را مرفوع سازیم هر چند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشریات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده هاگان فرستاده شده هر چند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خالص داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشریات سیاوون برای خواننده هاگان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده هاگان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال



سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشریات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده هاگان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتن و به زودی خواننده هاگان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده هاگان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه هاگان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده هاگان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشریات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط قابل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهر چه آن جسمیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته سیستمی نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هر کال به د پير
د رښت او پرتمين صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، په لې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو په وړ
وړو کې رڼا اوږه انگره زموږ
د زړونو توټم ته ورسوي او يا
زموږ د نفسانيت په زنجيرونو کس
راټکيل شي، هېڅ ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه
او بي معنی اشعارو سله ريدي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېسي نېباني نه ليدل
کوي، هغه خبرې او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټولې بي معنی او بي اثره
تعليمي ويناوي او خبرې دي.
د ميلاد نېسي (ص) د جشن ل
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري
فايده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکره او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه فايد لاس ته
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبرې
تش تليخ او په منلو وساتلو پورې
تړلي وي او زموږ د تکلا ر-
رهنا ونه گرزول شي.
حضرت رسالت (ص) په دې وړو
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کړي: يا کفران رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کړي او د رسول کريم (ص)
قول يې: تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت دې د
پېغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په
قول او فعل وينا او کولو کې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دې او مومن هم
هغه دې چه د رسول (ص) بېروي
کوي، معنی په اصول او کولو کې هېڅ
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا
شي، هلته ايمان په نفاق يا اسلام
په کفر، حق په باطل او علم په
جهل تېد بېلېږي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه ندي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه ندي
چه د هغه علم د هغه په وينوکې
داسې گور شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هېڅ عمل د مينځ ته راتلو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموږ په زړونو کې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موږ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رڼې غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موږ کې بېه
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موږ بايد دې تسه
بعير شو چه موږ دغه څه د پاسه
يو زړ او خلور سوو کولو کې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترڅه
ند اړي مسخ کړي او د حق لاسه
لپاري، څومره لږي شوي يو.
مذ هب په تشواو يې عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شمارونو
پا ندي ژوندي نشي پاتې کيدې
سپاسي شمارونه پواصي لاسه
سپاست سره بېه ښکاره شوي،
مذ هب کې له علم سره ژوند بېده ا
کوي، د نفس له تزکي شپوه بېه
ژوندانه کې نوي هيلې بېده ا کوي
حقيقي مينې او انسانيت څخه د
انسانی صفاتو نښي ژوند مينځ
ته راغسي.
که چيري موږ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دې
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دې
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري څه او زموږ د زمانې مسايل
څه شي دې او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه خړنگه کيدو ثابتي
خړنگه چه د رڼې او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترڅو چه موږ د خپلو

د کائناتو پر ټولو لند واوچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یی ساری
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له
 لید ونه ونه پارسی - ریشتی علم
 د دین علم دی او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دی او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دی چه هغه ګټور نشی پاتی کیدی
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژنی، تباهی او بدي سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کی څخه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژنی موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او
 سمی لیدنی په ځای انسان په
 هغو توپیرونکی سر ګرد انوي چه
 له هغو څخه بیره د صحیح او
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل
 کیدی یو په دي حساب یواځی -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسیدی چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړي، ټوله همدې کبله
 اسلام یواځی د عقایدوله مجبور
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده از د علم څخه
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دی، رحمنه
 لفظاً تر څخه مراد اومطلب هغه عمل
 دی چه په ریشتی علم باندې بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل

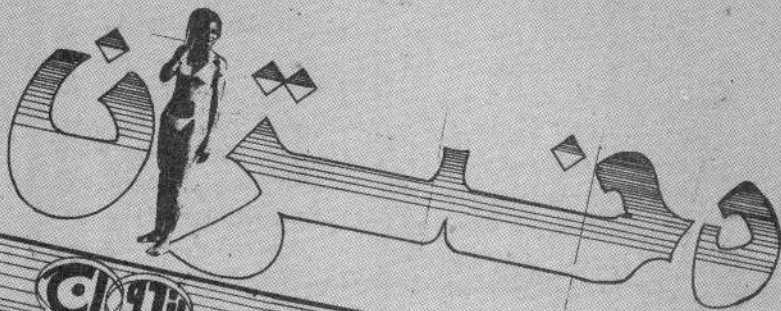
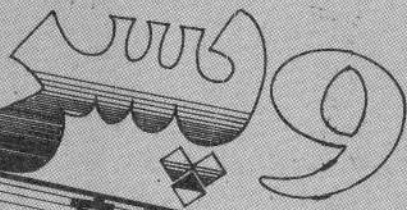
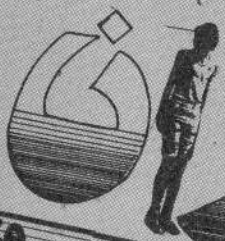
پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لاله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان
 ما څکړې هغه د هغی بت وی او که
 مان ی د هغه لمړي جزو لاله
 تنقید ی او د هغه برخه یسی
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او
 الله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوی وویل چه
 خدای عادل دی د الهی عدل
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات
 او تکمیل د تاد و پیره له دی
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کائناتو نظام
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی
 تر هغه وخته پورې الله تعالی
 باندې ایمان د هغه د یقین
 منزل کی پاتی کیدی پر ایمان باندې
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
 نشی دلته یقین په شک تید بیل
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ
 ته راځی، منافقینو سره له هر څه
 تر څه دغه وټو هغوی ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه له انکار څیره محانت
 غوره کړم وروسته له هغه پر ایپولو
 د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
 وا راځی او پسر له هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا
 اسلام کی محکه پدې کار او څر -
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړي اوله اسلام
 عمل نه ګر حواته نژدی کوي منا -
 فق له کار څه نه محکه پدې چه
 همد اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب د بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامی عقاید، هیکله د
 جهل اوتوهم پرستی اومانوق -
 الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 اواساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن محکه

تعالیٰ چه تصویریه دیو مذ اصبو
 او قومونوکی دغه شان روانی ی
 خود هغوی د خدای چه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداواری او
 همدان یواځی د هغوی چه
 نفسانیت د تمکین ذریعه اوسبب
 ګریدلی شی .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر پاندي کړې هغه
 د هغوی له بعثت سره پوره
 سازګار دی یعنی هغوی حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 خواته بیای، زموږ په د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوته چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح اوتنکاره کیدی چه
 پخوا له هغه هیکله شوي نه و .
 د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
 سرچینه یی عقیده د توب دی پدې
 عقیده توب معنی په کائناتوکی د
 حکمت او عدل له نظام څخه انکار
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړي، نو د
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کی چه یقینی او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یی د ناامیدی، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړ پدلی شی اونه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندې هر څه حسابیدی یا وچوړ -
 پدی شی، په همدې سبب رسول
 کریم (ص) له هر څه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
 ونکړ وپرهغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو
 علاج پدې پرینه اوزکیدی شی چی
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړي مگر د هغه ریښو
 علاج هیکله کیدی نشی چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر اود
 صحت مند پدې هوکړي، د اکثر
 تشخیص په حقیقت کی د صر ض
 معلومید لیدی، ټوله داسی حال
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له
 تشخیص څخه امکان لری نو
 همدغه شان د روحانی امر اوصو
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و
 څخه څرنگه ممکن کیدی شی، ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی
 اوضروري کار دی، ځکه زموږ
 دانسانی او اوسنی درې د ری
 او پریشانی زموږ له بی علمسی
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسی او ین سبا موږ
 په هغی کی داسی راګر شوي یو
 چه پخوا له دي هیکله داسی
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
 اوتشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شی او که چیرې موږ داسی وکړو
 نو د عقاید او د دین په اصولوکی
 په داسی شی پاتی نشی چه موږ
 پری پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
 باندې دی اوزموږ د دین
 خصوصیت د ادی چه د اللہ چه
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علم اواصلی ژوند باندې
 معین او ثابت شی اود نقد حقیق
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجوود های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

ماید و رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:

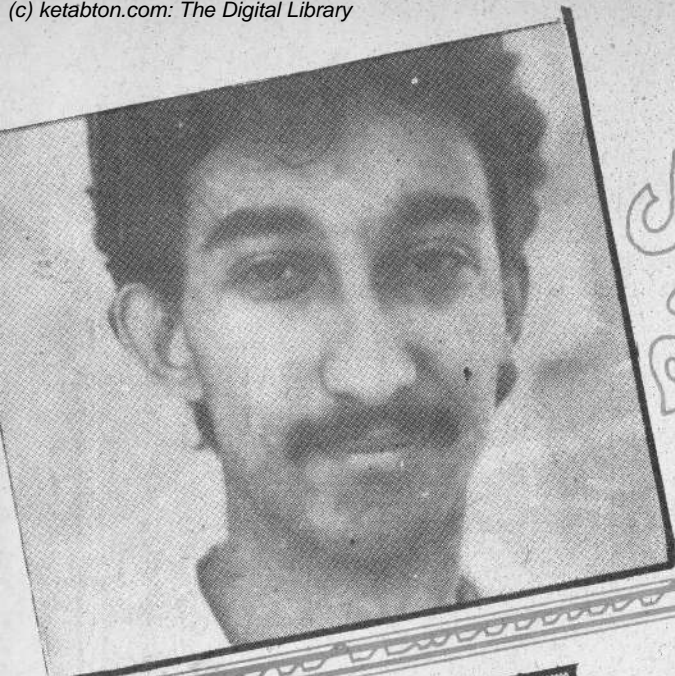


کرد به مردم باید خدمت



ازخارج میاید وخسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان رازا بر باد ببرند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام وسجاری
از مسافرین دوری آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بد اند که
چک نمودن وظیفه ما است.

زرتکار احمد زی کارمند گسرك
مید ان هوای کابل:
وظیفه لم رابع علاقه مندی پیش
سپید گوشش می نمایم تا مسافرین
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای مان خالص
می نمایند خوشم نی آید آن ها
باید بد اند که چک نمودن بکها
وظیفه ما است و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافریکه



اول باید تحصیل

راهنمای کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو نده نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز



خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محلل پوهنم
نورنالهغ :
میخواهم از ناکولته اول نمره
فارغ شم به حیت یک نورنالهست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندان است
و الای فرزندان خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه فدوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحدی امید: از موهبت سیبغی فلکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتنده» امرا در مسوود وحدی امید نوشت و در مورد بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدی امید باین آغاز بسیار قوی و پرخفا بود. بخصوص نبودن وحدی به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدی امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدی امید در میانشان به خود می‌بالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه داشت. اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و آهنگهای هنرنمایی کشور ما بپوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و بی‌هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزو مندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

دستور و شهر خودی

کله چی د شپې هوا نه او -
آسمان صاف وي . زيات شمير
ستوري به آسمان کې گورو . داسې
ښکاري چې د ستورو ترمنځ به
واټونوکې د آسمان معنی برخی بی
له ستوروي . د اکا په دې د ليدل
دې چې موز يوازي هغه ستوري
لیدل شو چې د یو په او په عین -
حال کې نژدې وي . به هغه
صورت کې چې کله له تلسکوپ څخه
آسمان ته وگورو بی شمير نور
ستوري به وینو چې به بی وسيلس
د هغوي د لید وړ نه لرو . همدغه
رنګه د تلسکوپ په واسطه کولای
شو وینو چې همدغه روښانه ستور -

ري چی موز هموي په جلا جلا
توگه به آسمان کې گورو په حقیقت
کې به ډله ډله بيزه توگه د یو بل ترڅنګه
دې او يوازي تلسکوب د دوي د -
لید لوستلري .
البته د ستوروي شمير مساله
له دې نظره مطرح نه ده چې
وکړای شو هغوي یو یو وشميرو .
ولی په د وړیښ سمبال تلسکوب
شته دې چې له آسمان څخه عکس
اخلی او دغه عکسونه له پوهانو
سره د ستورونو او کرکېچنو مسایلو
په حل کې اغیزمنه مرسته کوي . نن
زیږ پوهان اټکل کوي چې د سل
میلیونو شاوخواکې ستوري یوازي

په پوهنه کې د ستوروي

سانتي رافائل

رافائل د ایتالیاد رنسانس
د وري پوستراوانامتوانخوگر او -
مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله
نړۍ کې یې له نامه سره ځلک
آشنای لري او تارونه یې درناوي
کوي .
دغه ستراخورگر په ۱۴۸۳ اکسي
وزيزيد او په ۱۵۲۰ کال یې له ژوند
سترګې پټې کړې . رافائل د ستر
انخوگرې سربيره معمار او لرغون
پيژندونکی هم و . اود هنر له بېلا -
بيلو څانګوسره یې پوره آشنایي
درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم
د مری تصوير -

میکل آنژ

د ایتالیادغه سترمجسمه
جوړونکی چې آثار د ټول بشریت
لپاره د ویاړ او افتخار په پیسه
۱۴۸۵ کال وزیزيد او په ۱۵۶۴ -
کال مړ شو .
میکل آنژ د انخوگرې ، مجسمه
جوړولو او معماري په فنونو کې لوی
استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار -
اوس هم د نړۍ په بېلابېلو هیوا -
د ونوکې په ډیرو ویاړ او احترام ساتل
کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې ځا -
نګري ښکلا شته ده چې د ډیسرو
کلونو په تیرید ورسره یې ارزښت

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکي

۱- مارکو پولو هغه مشهور
انډرې گرهيدونکی دی چې خپل
ژوند یې د نړۍ ډېر بېلابېلو سيمو
او خلکو سره د آشنای او پېسه
نړۍ پورې معلوماتو د راټولولو په
لاره کې تیر کړ . مارکو پولو د خپل
هيواد انډونېسيا ته هم راغی او
زموږ د هيواد په باب یې پوښتني
ليکي هم وکړي .

پرتگالی ماژيپلان

پرتگالی ماژيپلان
هغه مشهور سمند رگرهيدونکی دی
چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيزيد
او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو .
نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي
برخه کې د ماژيپلان سمند ري تنګس
کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي
کال په داس حال کې چې د -
پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و
د ختيځ له لوري د لويديځ خواته
د اطلس د سمند رله لاري د برازيل
په لور وخوځيد او د ((پاتاګوسيا))
په نامه سيمې ته ورسيد . ماژيپلان
دغه سيمه د ((ستروخلکوڅار وړه))
په نامه ونوموله .
ماژيپلان او ملګرو يې د پوښتني
سمند ري توانونوله زغملو وروسته -
آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه یې د

اروپايي سمند گرځيدونکي

کولومب په خپل لومړني سفر کې
د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد
په دويم سفر کې یې گواد لوپ او پوس
توريکو او کواکشف کړل . په ۱۴۹۸
کال یې د تروته جزیره سخته وکړه
او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي
امريکا په سواحلو کې پلي شو . هغه
د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي
قاره چې امريکا نوميزي کشف کړه .
خو پخپله یې د مرګه ترورمې هم
پاړ نه کاوه چې نوي قاره به یې
کشف کړي وي .

د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزیرو کې یې په گرهيد وراگرهيد و
بيل وکړه . خود جزیرا وسيدونکو
د دغو برید يورانګه ونه زغمه . سهل
راویاريدل ، ماژيپلان یې وواژه او
د هغه ملګري یې له خپلو سيمونه
وايستل . پدې ډول د ماژيپلان
سفر نيمگړي پاتې شو . ملګري یې
لومړي د ((مولوسکا)) جزیره ته
او ورسې ((برنډو)) او ((تيمور))
جزیره ته ورسيدل او بې لډې نه چې
استراليا يې وپيژني او کشف یې کړي .
هسپانياته ستانه شول .

زمین و آسمان همان یاران -
 قدم اند ، همان گواهان ازلی
 که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
 سوگی ندارند ، و خورشید همان
 دخت باکره مزین فلک ، از هیچ
 ستاره بی نشانی گنگشتگان را
 نخواهم یافت .
 مرگ در چه بیست برای گذ -
 شبنم آد میزاده به سوی آبدیت

زیرا ؛
 هر چه بینی سوی اصل خود رود
 جز سوی کل خود راجع نشود
 واد مهازند کنی را ، ایسن
 سفر در امتداد تقویم رباب گامهای
 بر از خواهرش و نیاز به آنسو من
 پرند . آد مهایی ، همانگونه که
 آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
 چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
 این سفر را راه میزنند ، آد مهایی
 با هلهره واضطراب گام میگذارند .
 واد مهایی دیگر ، با عشق می آیند ،
 با عشق نفسش کشند و با عشق
 میروند ، و فقط همین هاند که
 پس از بد رود نیز بدین برای
 بی درود بیزار ، استند و بی زمین .
 و از همین است که من و تو ، امروز
 هزار سالها و سال صدای مولانا
 را از زبانش می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
 کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
 آری ، خداوند گار بلخ که
 هشتصد و شش سال پیش از امسال
 در کوره راه عصره سفر افتاد ، کسی
 بود ، که تا امروز فریادش بالاست
 چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
 خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
 نویسان محمد و لقب او جلال الدین
 است . و به لقب ((خداوند گار))
 نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
 تذکره هانیامده است و مسکن
 است از روی عنوان مولانای روم



شاعر گریه‌کننده

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبند
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه در
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توفیق تمامیت زنده گی
 را در روزگرفت و از قال به حالش
 کشید .

جزقه شمس حق تیرین گونید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزنده دیده از بدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در روشنائی
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شردا بود ، انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون با نماندند
 که ((شخصی بی سرباهی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شکست ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دشتی در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیولاتونیسما)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 بی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجمل و قابل مطالعه
 میباشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینسی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر اقامت
 بلند روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش بازشناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن برکار نمانده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا درت
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز
 است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع

وآنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، در نیمه دیگژد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

- شافلی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

- سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، - گاها هم سروصدا های شنیده ام که گویا عده بانا باوري با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

- علت ؟
- بلی .
- عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد نا خود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ خود شرا در برابر مردم رهانید باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بسازند که چون کارهاي صدیق چند آن چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا مباد ابرارند اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم پاشیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.

اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟ است؟

اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.

و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم.

ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل ناپذیر است.

به انانی که بر اختراعات ما و روند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسی شفا می دانم (تحریری به خاطر می دانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنیکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شعول جبرکت دزد بگیرم و تری که هم در آب حرکت میکند هم در سرب و هم در هوا پرواز میکند طیاره ابدش و فیه و غیره را دوباره بسازم و در معرض نمایش و استفاد شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیار ما نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعات فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیبل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز من تنهایی خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالاً می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بپایید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، پول نداشتم، کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمکم را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بپایید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار نکنند و باید تصمیم میگرفت. مادرش او را آرام نمیکند - شت. او باید از آن دو مرد یکی را انتخاب مینمود، آن دو مرد، اساساً با هم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه نمی نرسیده بود، در حالی که یک سال از الیزابت کوچکتر هم بود. نانش ((تیورا)) بسود. او بیست و یک سال داشت و دختر بیست و دو سال... هر چند که یک جوان زیبا و دوست داشتنی بود. اما خیلی پوزرفته و خجالتی که در هر فرصت، دست و پایی خود را گم میکرد. اگر کسی با او صحبت میکرد، ناگهان از خجالت سرخ میشد. انسان به ساده نمی میتوانست ببیند که این جوان تا دو گوشش در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

او را میپرستد. هنگامی که دختر را نگاه میکرد، ضربان شدید قلبش حتی از شعله چشمانش درک میشد این پوزرفته گی مانع اظهار عشق او به دخترک میگردد. در مجالس با او مانند یک طفل بیشتر آمد میکردند. اما با وجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود. زیرا او تحصیلات خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی) خاتمه داده و یک مورد متکی به خود بود. پدرش در اریس زیادی را بعد از مرگ به او میراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست و دو سال داشت و از بیانی بود. او با در مقابل رفتار خیلی جدی، آرام و متین داشت. او حقوق تحصیل کرده بود و از جمله حقوقدانان جوان و موفق به شمار میرفت. همه میگفتند که در دفتر کارش به او خیلی اهمیت و احترام قابل استند. ارتقای او در مسکن آرام و موقعا به بیتر من رفت. انسان میتوانست بسجد که معاشر او بعد از میری شدن با نر سال مجر قدر خواهد بود و افعال او تا آن وقت، چند ساله صند بدو چی گونه با نانو نعمت بر و رن سیافتند...

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود. اما در هنگام رویه رو شدن با الیزابت، لگت زبان به وی دست میداد و اگر با او هم صحبت میکردید از خجالت سرخ میشد. او آری عقب عینک های خود به صورت جدی. الیزابت را میگریست. خیلی واضح و سنجیده نواپسید این ازدواج را مطرح میکرد...

مادر الیزابت میگفت: دیگر با اعصاب من بازی نکن... این روش تو دیگر قابل تحصیل نیست. چرا سرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر پاسخ میداد: به خاطریکه ((تیورا)) صد بار بیشتر خوشم می آید. او را به اندازه من دوست دارم که فکر میکنم مادرش استم. او تاکنون موضوع را برای من روشن نساخته است.

تو باید با او مذاکره نمایی. تو او را خوب میشناسی. اگر بخوایم که به عشق خود اشتراک کند. از نزد من میگذرد و بعد بیک دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به این صورت از عشق خود حرف میزند. خوب، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نکشید
 بل خواست همان روز موضوع را یک
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیسور)
 دوباره سر را پیش راگم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی بر رسید:

- تیسور! به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 بر حاشیه گذاشت و بالکت زسان و
 ساق لوزان با مسج داد:

- برای این که . . . برای این
 که من . . . که من خیلی عاشق
 هستم.

- او (. . .) کی راد و مست
 آرند؟

چوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیه بلند
 شده، گفت:

- سرانجام . . . يك روز او را
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او یک
 کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
 بود . . . الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در عالمی کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از مایوس آمیز کرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((او به جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد . . . حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او رآورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای ناچار
 شیب، دعوت کن . . . من به او قول
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کنار هم زنده می کردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا
 سلطیه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور پرست
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیجه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود یک رومان
 قدیمی انگلیسی به دست یافت
 که ناگهان آن را شناخت . . . این
 کتاب هدیه (تیسور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار
 بالای گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -
 بت در حالیکه تیسو برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد و مست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:

((. . . اگرین اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد و مست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشید،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیست. . . .))

الیزابت وقایق زیادی را حسی
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد رس (تیسور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:

((من شما را دوست دارم و شما احتیاج
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیسور) بیست
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 درخشان و مریا نبود، بل یک مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.

انان هیچ کلمه بی از گذشته
 یاد نکردند، الیزابت در حالیکه
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نگذره
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیسور، هفته بی یک بار
 به او ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم یک
 حامد مید.

((الیزابت، دخترش و تیسور)) . . .
 يك روز (تیسور) به الیزابت
 گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام . . .))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 درخواست او را بپذیرد . . . سر
 انجام می توانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
 در حالیکه مرد داستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:

((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .
 من عاشق دختر شما هستم و من
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته
 باشد. . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به جین درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیسور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:

- بلی همین تیاثر است، تیاثر
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ . . . این همه
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید . . .

من عاشق دیوانه و از این تصویر
 در خترانه است و تیاثر امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعه میکنید، صیف مید
 چی میگویم.

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسج داد:

((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیسور . . .))

احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر در خجالتی و محروفتی
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دست
 داشته باشد و در عمق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان وفادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند . . .

ازایبها

ازایبها

ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدایان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافا زیم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زبیراد جامعه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. (۰۰۰) بدین سان که این ((روستازاده احمد)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده، جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهدست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه، فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند، کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد او اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

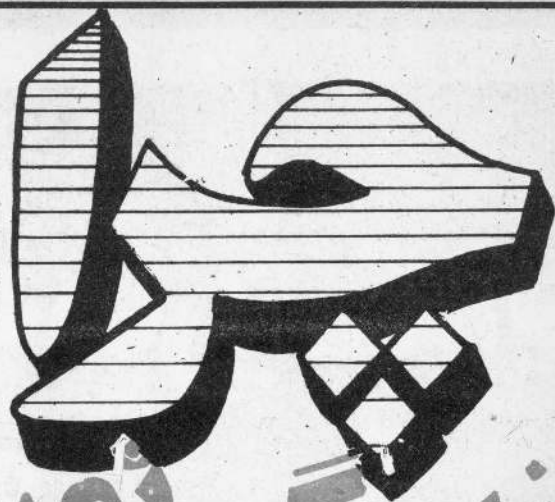
((... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم))

همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن).

((... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک آورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زیم یا نمی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

او در نوبت در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاههای الملی فد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به دروغگويي خواهد پرداخت و اين کار غالباً آسان و سهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' به دشوارهاي رويه خواهد شد . دروغگويي رابطه انسان را در - مقايسه با اين نظمي فراوشكاري و باي و فاي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكش از خود نشان دهم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چگونه است ؟)) فقط با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي كار ه گيري مفروض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دوري جسته باشيم و در فرجا

ميز قصابي مصروف کار بد شد . از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي ميروي در چار د . سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود . و من ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا با کسی سروکار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميپردازد . اين موضوع ما را تا کنان داده و بيدار ميمازد . پس از اين به همچو قصه هاي همچنان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و من ولي در واقعيت ' حادثه زشتي اتفاق نيفتاده . خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است . اما در اين ميان کسی از وي متضرر نگرد يد . و از کسی ' چيزي را به يغما نبرد . است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی (فرويد) يك قرن پيش ادا نما نموده که : هيك اندازه کم جنون در انسانها عادي است)) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شماري آيد . داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتیجه ياد شده راب-

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟ بدون عکاس مشهور است دو ستم در همین زودي هانمان نيده هي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در کشتي ميروي بودم در هيچده ساله هي سيروسياحت گز د اگرد جهان رابست سر گذاشته ام ' چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن را در ريزاكت و تجربه نصيب شده است . از فاميل نامدار و خوشي است . همچنان اندام متناسب ' سيورتي ودل - پسندي داشته . فعال ' شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد . در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ' افتخار آشنائي و يواد اريم اما پس از آن اتفاق مي افتد . او افشاميشود . بكار د و بار بيشتر افشاميشود :

آن بدر که عکاس مشهور است ' در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقاش مشهوري مبدل ميگردد . (مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند) . آن دو ستم فقط يك قصاب ساده د در فروشگاه ه ي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی -
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمان که در حداقل خوشی
شان از مایه میکند.

X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهم
ندانم.

X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
و تارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.

X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.

X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگردیم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.

X چی گونه یک هنرمند باعث
شود تا برایشان بخوانند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتداء کشانده
میشود به ویژه اگر آواز خوان
خود خواهی، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحصر
چاشنی به سخنان بالا بنه فرماید.

X آیا در موسیقی ما ابتداء
وجود دارد؟
- یا تا سف که در موسیقی
ما ابتداء وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.

X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب یا تا سف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میگردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود. و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهای
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما داشته اند.

ما به نام ریاست موسیقی
بود چه پرسونل دارم و تا تا سف
که در فنا بخشیدن وزن
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
فولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.

در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون دکانداری
میکند.

X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقی،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

گفتگوی با سلطان هماهنگه

ولسم اړه‌لته‌يي ناسته‌ ولاړه‌نيكه
ده‌ زه‌ او ((سالم)) سره‌ هم‌ولسم
يو . سالم له‌ پيړنه‌ جوان‌ د‌ي .
پراخه‌ وڼه‌ لري له‌ يوه . ښه‌ خو‌ي
خښتن‌ د‌ي . ښه‌ هوايي‌ خلد‌ اي
ورگر په‌ په‌ کلي‌ کورکي په‌ سغښي
له‌ زده‌ي مارش‌مورن‌ي ژوند‌ يي هم
په‌ نه‌ د‌ي. هغه‌ اړه‌ يي ښه‌ ده‌ .
له‌ سر‌ جمله‌ يال انسان‌ د‌ي د‌وگر
د‌ روازي يي د‌ خپلواکي وستانسو
په‌ مخ‌ خلاصه‌ ده‌ . او د‌ يوه‌ پيښ
ملمونه‌ هميشه‌ نويږده‌ ، اوبلا ر
يي ورته‌ يوه‌ واک‌ اختيار وگرځوي
د‌ي . هغې‌ کله‌ يي چاته‌ وچو‌لي
نه‌ د‌ي تره‌گر يي. يوه‌ په‌ زياته‌
د‌ي خوښه‌ ده‌. علاوه‌ په‌ د‌ي. چسپه
ونځي يي ښه‌ سموري لري ، شا و
خواه‌ يي ويا له‌ جبهه‌ وگرځي‌ ده‌ او
د‌ يوه‌ هميشه‌ ارياشي وي . د‌ د‌ يوي
شاوخوا يي ښايسته‌ گلان‌ کولسي
د‌ي . مانژگر گلان‌ هم‌ کولي دي .
چي لمر ليدنه‌ وته‌ نيزه‌ يي نشي . نو
د‌ د‌ يوي خولي هم‌ خندا ته‌ خلاصه
شي او د‌ سالم‌ په‌ شان‌ خلکو ته‌
جاندي . له‌ يوه‌ يي د‌ کورن‌ خواخو
په‌ لري جبهه‌ وگرځي . د‌ يوي ي

لنگرکي سيد احمد الله حسيني



زياله سالم سره له يوه جهونه ده .
د سالم کورنيزه له د ورو لسم ي
نه د ي په اړه مساله کي لسم ي
پراته يو . زويږي شاوخوا نولس او
او لوي کلي هم شته . نو يي ښايي
چي په پراخه‌ نويي او له لري له
زياتي ليدلي کيږي. ليدن کلاسي
هم شته چي په د ي کلاسي کس
اکورميدل اړوشي . مانه ي .
نو ي کلاسي پرتله سره نيزه ي
پرتي دي ، د ورو لسم ي نه د ي .
د د ي عادي ي او ي هرا يوه
ده . د ي يانه واکلاسيو د ي
علاق يي ښايسته کي يوه لسم
کي د ي . ليدن خلک د يانه ورتي
مخ يانجي لري . چي په اوبو کي
خلک د ورتي سموري لاند ي کښي
او د اوبو ي د تارو له لرد تا وڼه
عناونه پياکوي . له لوي کلاسيو
منځي چي په زريند اړه يي او هر
لري ، د د وي د کورميدن ته لري
لور چي نارونه ولاړ د ي . هغې
او ليدن سمند يوه يي د د ي عادي
خلک د اوبو ي په موسم کي ارام
کوي . له هري يانه ي مخي تعد ورتي
سمند ته چي د د يو شکل لري

د د ي ولسي دود ياندي او احترام

خپري د د يوي ښايسته خور داري
زيات کړي د ي . خپله هم د نوي
مخو خاوند د ي او کور کاږونښه
په خپله کوي . لنډه يي د اجسپ
هرتزه دوايم بيا په هم د سالم بڼه
برخه کي کم وي . په کورکي کي يي
نور خلک هم صفت کوي او پښه
له هغو صفتو نوازي . د وستان يي
په صفت نه مو غږي او د بڼان يي
د خپلي خيالي نه يوچه وايي . د
معلمو په خپره ده چي خپروه چس
د سري مخالفي رياتوي نو پوله
د همه د سواوبد ښه نصاوت
کولي شي . سالم په کلي کي د
هرچا سره مرسته کوي . د هرچا
مړي او ژوند ي پري سامان
مومي . هغچا ته د يور وگورونکي
نه کوي او لور خيال لري .
شجاعت يي رياتوي پخښلاوس
عمرچاته اول د د ي . څه يي
چي په لاس کي وي چانه يي ښه
د ريځوي . د د ي کي يور د ي پسر
کي چي د ده کي يور د ي پسر
پيرزي سره ايښي د ي د پير په
سرد مطالسي خو ککا يونه پراته
د ي اوتني د وريځيوکا وړنه وگرځار
شي هميشه په مطالعه پسر و ت
وي . کله چي د وستان يي د يوي
ته ورشي او د خپرو او پحت
مجلس جوړ شي د يونه معلومياتو
سوي اړکي د مجلس خلکو ته
په خپلو خبرو يوه ناسته وگرځوي
شي . په پحت کي يي عادي ښايسته
نه کوي او د بل خبري ته پسر د
خوښ نيسي . په د لاس ورتلو ي يوه
لاس لري . د نوي مطمن او اسنډ
لال خاوند يي او د کورکي وښه
جبهه په سالم بولي اړه لسم ي .

د د ي ولسي دود ياندي او احترام
يي کوي او هغه څه چي د ولس د
منرايو له خوا شمع شوي کله يي پيا
لغت وښي د خي په وگورونکي کلي
چل کيږي ، خو د يي عادي خول
سرعه مخه ونيوله شي . نوياسان
سپين د يوي د يوي نه يي نه بل
د يوي ته تگه را تگه کوي . او د ا
تگه او را تگه دوه اړ خيز او خيزو
اړ خيزوي . هغچوک د چا د تگه
او را تگه نه مانع کيږي . کله کله
عيني سپين سري يي اوسپين
د يوي د چا له لوري صفت را
واخلي . او ورته د س کورسپم
عنوان لته کوي . اوله يي ياره ا
که د بلان لورن بلان وي ، ښه
ورکي سره چي غږي . د اوب و ته
خد اي ښه ښايسته ورتگي د ي .
د اوبه برابر هغې اړينه ژوند
لري او عيول باند يي چي چکه نه
د ي اکر خپلي ، خيښي د هغدي
مجلسونو محمول وي . چي اخر
رښايه وښي . په اوبو کي د د ي
د يور وکلاسيو ترويج ناسته ولاړه
د ميل ته کي نه وي ، اوبانښه
خوند اړيکي لري . ماسپين
چا يوه ورتول شي اړيکي رتگه
چا پيگونه په پتو موکي چس
يا پسته د ستارونه پري اجسول
شوي وي هره يوه پيچله يي د مور
اوبلا او خيال او پوځي ته د ي .
په د ي د يورکي د چا عاديښه
وخت اوبلا کړي وي . هرڅو ان
کورښ کوي چي زما چا يي مجلس
ته په ښه توگه ورتي . خيښي پيچلي
د اکرښ کوي چي بيالي ، چا پيکي
منظري وي . د ستارونه يي ترجعا
کم نه وي . ليدن عيني اوبه چاهو
کي لاجي هم واچوي چسپين
خوښي يوه يوه حد وښي . خو
دا د ورتلو خبره نه ده ليدن لومړي
زه هميشه د سالم د ي د يوي ته

خپله خوار ي ستاي . نومه چس
تورونه واچول شي د هرچس
له ورو ي د يوي ته راښي او لوي
له ورو ي د يوي خوري . پوتولښه
سته . سلازياته ده عيني پيچلي
چي له ورو ي د تارو نه راوياسي
او وگورونکي يي يوه راور ي اوبه
نظر يي راښي عيني پيچل يي
خپلو لويو ته وايي وگوره اجسپ
پلا تيره خنگه ښايسته سري ، سوي
له ورو يي مخ کړي د ي االمسا
عرس ته هم وگورونکي و چس
سغه يي پخه کړي . خوگوي ده
هرڅو اک تر خپلي وښي . سوي
پر د ي . د دغه عادي خلک د
سها رنه چي د يورته راويوس
د مار پکر تر لمر غره ، يوي بڼه
د يورکي همدجال وي . نارښه
عنوانان ، عيني ، سپينه ورتنه
د ورتي د ياره پتوت شي ، او
جانيت مجال خپلو لويو
پسوت وايي راوبري اوبه .
خپله خا لوي ښه ساتنه او ژوند
کوي اوبه لويښه ساتنکي يوه
ماور ي . کله چي د ي د يورته
سليمه راشي د د يور اخرسرتښه
د سيلمه عادي معلوم د ي د کلن
مشران ورسره ناست وي . له ورو ي
په شريکه په خلاصه پته ورتنه
مومي . اوبه په قدر عزت وروسته
سيلمه خوښجال رخصتوي . د د ي
پانور د خلکو خبرونه را ژانده دي ،
اوب خپل دود ، د ستر له پيا پيچل
دي . هغچوک د چانصل پيچا په
نه خواروي . د چارونه پيچا په مال
وهل کيږي هغچوک د چا په مال
شوي نه کوي . د شاوخوا معلوم
پوتو وهل چس لري ، هرڅو ان

د کلن زياته پيل ، پيل عاديښه
لري چي د ورو په ښاخو کي د ورو
پتو د ياره را تگه شي اجسول د ي
اوخپل ماشومان په کي د ارام
پستو ته سپاري . په د يورکي د هر
چا خپل ، خپل عادي معلوم ،
د ي هغچوک د چا په عادي نوي
نه لري . د د يور اخرسرتښه هرچا
اخرونه يي ورته چي کړي د ي .
او وايي ورته په کي اجسول . د چا
چي توان زيات د يي يو څه پښه
ع يي هم ساتلي دي ، اوبانښه
پاملرنه ورته کوي ، چي د ورو يي
موسم کي ورته ((لاند ي)) وکړي
او زوي پري اوبه تير کړي . پښه
هره د يورکي عنوان سپين بڼه يي
سپين سري ، تيرسري پيچس ،
چيکي د يي د يولي ناستي د يي په
د ي د يولوايو ورتي ناست مسميت
ليدل کيږي او پښه پوتوله ناسته
ده ، او هغې راز عيښ په کي نشته
د د ي عادي خلک ازان دي ، او
ازاد مجلسونه کوي . کله پحت د
چا دغوا په برخه کي سيلمه ته
راولږي چي چي ياره او د پلاسي
غوا ښه ده له يوي شپي کوي .
پل په غږ کړي چي پلان دغوا په
اخريښو کي تير شي د يي شپي د ي
نه کوي ، وگوانه عاديښه ده ،
وا ښه هم وړاند ي زيات د ي .
د لکه مجلسونه ولسي شکل لري .
اوب ولس په دود ، د ستر خبره
کوي ، بل سپين زير پيچلي ته
شو او ورته وي ويل : هريښه
قسمت خو ل کيږي خړه يي .
کړي بله په واخل . خوښه خپلي
مورگاري صفت کوي ، چي زياتو
کا وي ښه راغلي ده ، خوښک وايي
زياد هغه را نو پاليز سم راغلي
د ي جبهه نه لري . هرڅو ان
خپل ، خپل شي صفت کوي او

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
و فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

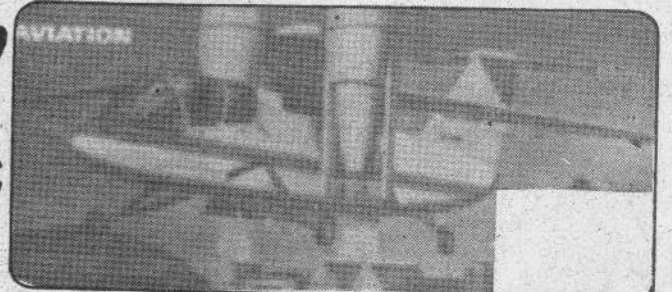
توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم بهرانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفتاد
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوار است ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و وساک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به نرس میخورد . از این شیوه
نمی توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی با آن
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می ننگد ، زمین ریاضت میبازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میشوهد به حد کمال خود در سازد ،
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری و صیانت نفس را بیاموزد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

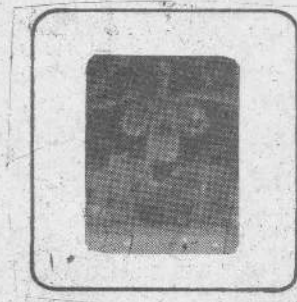
از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمودپرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند به طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیر با نوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطیات بسیاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱-۲- آدم و حوا

من در قرارداد نام ایندو نفرد رصدا نهرست صاحبه علم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعده شروع گردید.

۱۲-۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس.

بعدنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحبه بایهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تکریمیکم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارش دانش می پرسیدم.

مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سر می داشت بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بی تاثیر بود. من می خواستم از آن نامزد در ساره انعمه مجسمه های اترو-پاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نادیه بگویم؟

۱۲-۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از آسیا-ری دیگر شریک تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروین اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون مصاحبه با ناپلئون می توان ساد فانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدترمن دیکتاتورها و سنگد لترین فاتحان شد. او مانند گوربچف (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه او نمی دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی راد رکجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر

جرمان اسکندر کبیر را در این نهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

من خواهم از اسکندر ریبوس چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۷-۸- هومر و شکسپیر

هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانمیس داشتم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم لنین انجیل بسیار دوست دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش- جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو-پسندگی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس

البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

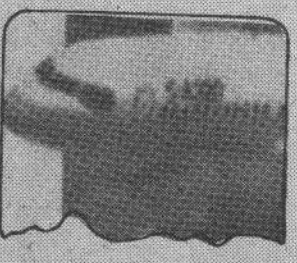
۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.

چون در صورت نبودن قانسون عدم انجعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارن نیایمعی موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعضی وقتها طرندار جنابیس زنان، احساس می کنم بایسد از ژاندارک صحبت بیمان آورم ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در لتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوضه تناس نیز بسیار خوب عمل می کنند و ژاندارک بمانشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می درونتلم فرماندهی کند.

علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

طیاره های کوچک



سازندگان طیاره غار ابران دانته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. بنابراین شماراهن گنجه طر آن ها رسیده ایست که بتوانند طیاره غار ابران کبیرو سیکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتورها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

سرای خطوط هوایی حیاهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D) (۱۴۶) ساخته که دارای چهار موتور توربوپن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. ونسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سیک و جمع و جور را به نام ((D) (۱۴۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربوپن می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. ونسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

ساعت همه کاره



ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می باشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

میلیاردر های پاکستانی

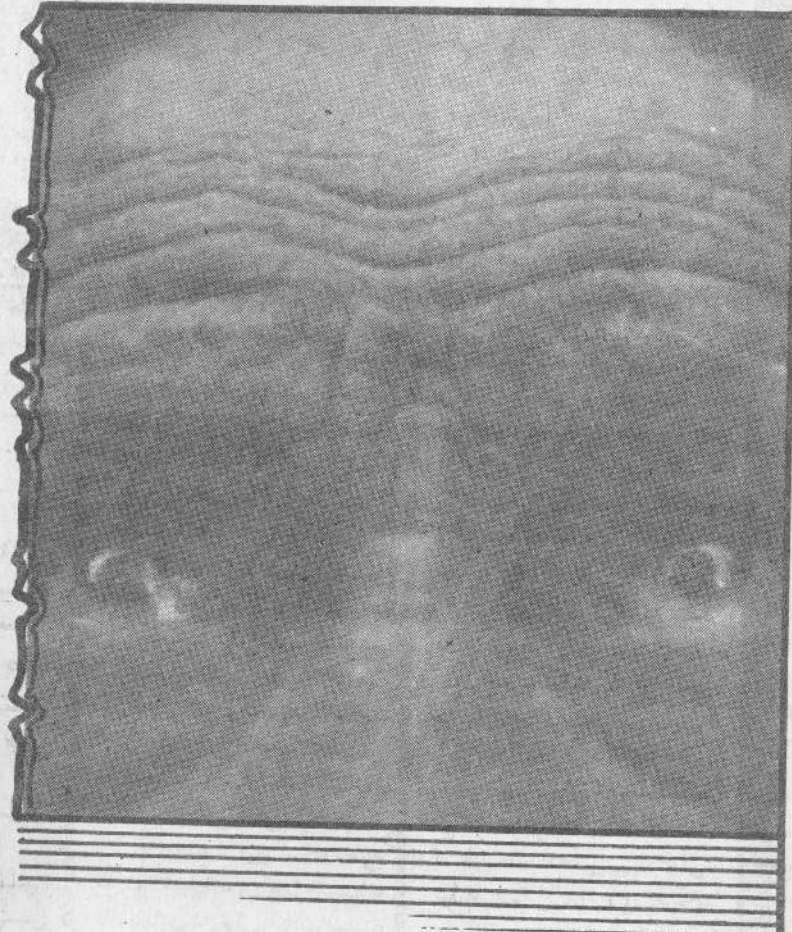
یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.



چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اساسی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران بیرونی که با تاجا - رب سروگارد داشته اند ، قرار دارد . مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان بدیده های دوران بیرونی تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه علمی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد . مهمترین همه در اینجهان تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که درین پرونده اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد .

ثانیا اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات - دارای عمر کم ازما پیش گردیده است . نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره - حیاتی نسبتا طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی ، حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است . ثالثا ، مواد کلد سازی - دوران سالخورده گی حتمی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است . تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملا بد بینانه صورت بگیرد .

در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک واقعا از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همه آنها به تجدید نظر در ارزیابی خود پیوسته های زنده گی به شمول سالخورده گی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه گی را به شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه رددی را در باره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد . هرچند ، چنین دریافتی اندک سالخورده گی به هیچ موربونی خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ، ارتباط ندارند . مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند ، - احتمالا همچنان قادر می شدند تا ((انبثی دود)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند . هرچند ، دوره زنده گی تابع کرکتر جنس یا نوع مختلف است ، از همین جهت است که چرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگرد به بیماری های دوران سالخورده گی تاخورد دوران بیرونی . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل وراثتی است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش می رود . از همینجاست که چرا موافقت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و سایر ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان ، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست . اکنون رشد در همه جا متوقف است . این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده ، دوره حیات انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است . دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد یک تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است عنوان یک استثنا باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول عمر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه که هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید . از همینجاست که چرا یگانه راه

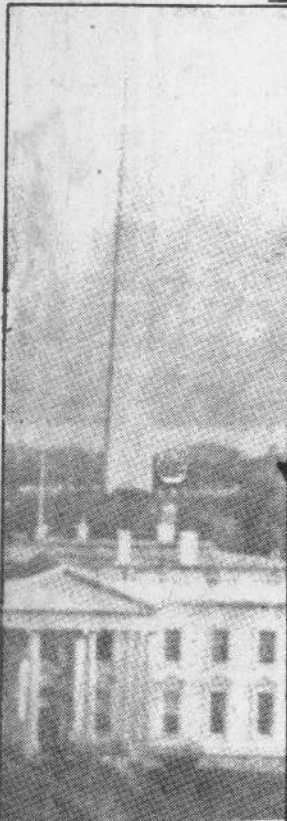
عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) - سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) - سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هرچه به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیلی را بدست می دهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -

عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) - سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) - سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هرچه به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیلی را بدست می دهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -

چگونه میتوان از بیرونی جلودی کرد و چگونه در دوران بیرونی باید زیست ؟

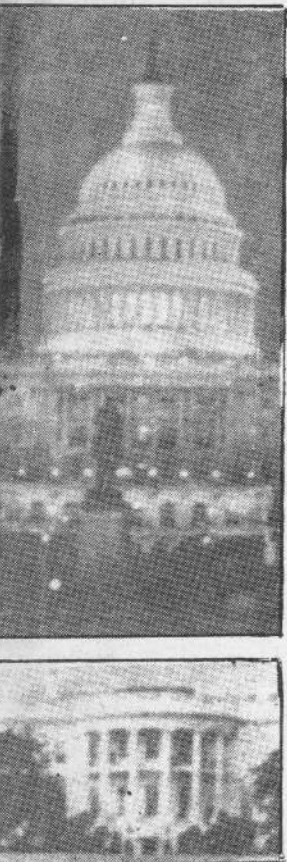
بسیار بشر کهن سالتر میشود ؟ طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ فیصد نفوس کره زمین خواهد رسید . این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند . بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران بیرونی چیست ؟ این پرابلیستیک از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران بیرونی را چگونه سپری نمایید ؟ آیا امید اندک فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیا امید اندک که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پهنجاء درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

عمر کند . دلچسپ است اگر مسیر تکاملی دوره حیاتی انسان را به بررسی گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی معلومات ذیلی را بدست می دهد . قرار میدهد : حضرت آدم (ع) و تیکه وفات کرد (۹۳۰) سال آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -



تکون در ساختار حکومتی

جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستریم باشد. لاسدا بازم تغییرات در آن آورد. او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود. در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد. رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا. دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پسر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد. در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد. آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت سومین

های اروپا را کپی میکرد. کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید. خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوبان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میهندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند. به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد. مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از دو ایالت ویرجینیا و ماری لند ساحات را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد. در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوبان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امر رسیدال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد. با آن که به نظر کارشناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند، ولی در آن زمان چنین بود که امریکائون

نمود. از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد. در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت. به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایالتان ویلیامز کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود. درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد. در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید. باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنی و کراواتها تنگ آمده بودند نیز به همین فکر و بود. تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد. بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود. انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(توسط ویرجینیا) آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند.

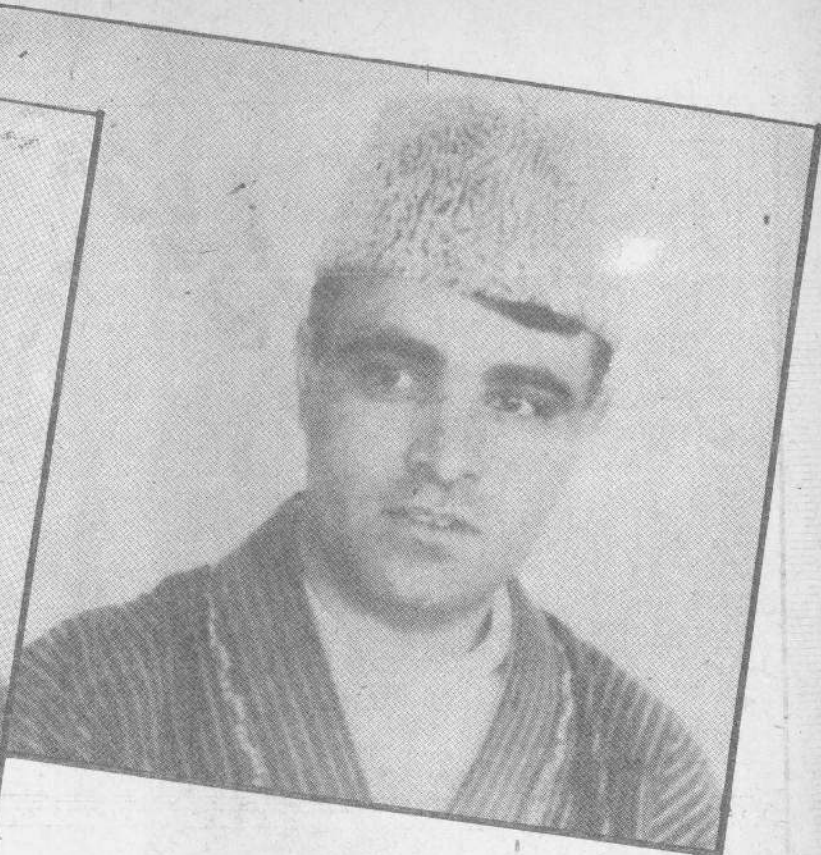
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت. در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند. نیویارک و فیلادلفیا. در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید. تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد. همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید. با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله در قصر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگون
سلوواکیا گرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند. که با ابراز سپاس
از ایالتان به چاپ مطالبشان
مقتدرم میباشیم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساختند.)

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد. بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شد
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه « ایست که خدمت زان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاکرد اوبیم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد . و استاد سلسله میر فرخالد بن آغا است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که شب ها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میندند و دل به خدا میسازند و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگیرند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به آدرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما نت حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابسته گان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدانم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: فومها (حالا که شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع با خبر بودم فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله، سیارون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجوی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله، سیارون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله، سیارون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم، اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زوی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادری گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن معلومات را شمارا اختیار می نماید.

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابسته گان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور

تشکر، من موافقم.

او، آدرسی یکی از وابسته گان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیسی ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد. باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره دریای که باغ با پرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های

رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت که نسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام. آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مدیرو صاحب مصاحبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم. یکی از آنها سویم به راه افتاد، وقتی به من رسید، سلامی داد و موذبانه پرسید:

بیخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله، سیارون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد گویی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد. دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشته باشند

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیمت .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی و حتی سر یازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سر زده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موتر هایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دست امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور ((جوچه)) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

شمار میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را . ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میگردم و گذرا ، با خود تکرار می کند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناکجا میرود - به ناکجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که درستی نهفته است

تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته ، میگوید :

((قصه مره کسی همه بر یاد یابیم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم امی ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم . . .))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را بر برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم :

((به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من بسا مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمندم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه مامی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سی تحقیقی ، از سرایی تاحوشچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده سی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاش ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر یاد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را و اد - شت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفان قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صد آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به ((جوچه)) در گوش شمبه ها و هلیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه ، فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجازات زندانيان بندگي سياسي

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و نگاه هاي همراهِ بار قاييم
دزدي ها و خمي دزدي ها میکرديم
تا اين که اشتباهاً مرا زنداني کردند
* چرا به کدام جرم جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب
برنج فروش و به خاطر يک حاجي
سهراب کشته شده و سه نفر جواني
بالايم شاهدي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرم کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همنگ کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسي که
امروز مردمان بزرگواري استند در
زندان با من معرفي شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار
بر آن شد که يکي از اين زندانيان
سياسي را بگويم که ايداد بشرم ()
سليدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يک کتاب جا به جا کردم
و به زنداني گفتم بنويس که اين
کتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که توي سر با استعدادي استس
ميتواني در ايند زندگي خوب
و شريفانه بي داشته باشي و امسا
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟

مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي
رژيم بخشيد ميشود ، وقتي از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب
زنده گي مادر ، تصوير هاي عا -
ص قيافه پدر هايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يک مشت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکدام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجي
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرم
باران دوران غارتگري کود کانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صاف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهلين مبدل شد ،
بودند که انتهايش يازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود
که مفکوره غارت تو رسته ها همراهِ
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا اسبورت و -
اسناد شان را که به دردم نمي خورد
دوباره با لايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان
نگاه ميکردند که گويي جنائيتي کرده
باشي و با جنايتکار باشي . درست
در نخستين روز هاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسري که
از بدت مرا تعقيب ميکرد و هر سال
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مدت هاي پيش مو تر حاجي هزار گل را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زنداني را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباهاً والي لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا ه تراز يک ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوار ديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري
کردم ، و نبيسي از جيسم را هم بري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ) سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوبي بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،
آخري بايد زحمتي براي رو بدن نان
کشيد ، شراب ، جرم و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سده بقيه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!



از گپ‌هایی که ما خبر شدیم

تعبه گنده : فوت زلی



ساریان زخمی شد!

شایعه بی بین هنردوستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می‌کند، چندی قبل یکی از راکت‌ها در همین بلاک - اصابت میکند که خساراتی به شیشه‌ها و کلکین‌های آبارتاش - و در دل دما می‌خواند و در نفع نش مرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند.

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میثاق و تری - سیات ایارتمان او را به عهد - میگیرد، در وقت نبر راکت، گاه از بد شمال خواهانیم.

تراجم

روانه منزل انبیاق اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در اینجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از همت‌ها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفت: زلی جان مارا کی میگذرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان.

شنیدیم که هنرمند خوب، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری راننده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیاق‌ها) قرض کرده



ناشناسی بجایست

با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند می‌خواهد تقلد بگیرد و به خانه نشیند.

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با داره مجله ساوون منی برانجست مباحثه بی داشتند، متأسفانه خودشان را در چپ کوچه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرر یون نمیشوی؟ ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راه‌ها داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف: س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن مرسد؟ ج: نشنیده اید که ((به به تو که توبه ...)) س: چرا تو هم نمی‌توانی تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعاتت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می‌شوهراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟ ج: جایزه، به داکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه‌های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، می‌خواهم همیشه آن‌ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟ ج: هیچ جملات نشوید یک پایه جنرال شور بخرید. محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده‌ام، امروز فردا می‌گویند اما همسایه‌ام در همین روزها تیلیفون گرفت ... ج: هیچ‌کار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ... زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟ ج: استغفر الله چو می‌گویند شاید گونه‌های شما غلط مینویسند.

ج: اگر هر دو باشند ازین چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب.

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟ ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی: س: چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند؟ ج: به خاطریکه تیل بسا نمی‌شود. ناطقه حنیف: س: چرا صاحبه کارگور و درساوون چاپ نمیشود؟ ج: به خاطریکه هنوز صاحبه را چند رکارد در اوبه چاپ نرسیده. سیما سروری: س: ایامو ترطاهر شیباب تصا - دم نموده است؟ ج: از بایسکلش خبر داریم از موتورش نمی‌شود. س: اکبر نیکراد کجاست؟ ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسه، در کابل تشریف ندارند. ساره ازلیسه حره جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ‌های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینویسند. ج: شاید مصروف عروسی‌ها باشند و در موردش می‌گویند زنده که در بلارده هم به وارد

توتو

توتو

منم جي زه ((توتو)) غوتو پيم
 اود سڀا د گهڙي ڪل د سڀا د گهڙي
 به گهڙي ڪي د گهڙي گهڙي
 د بنا پيمت بازار تود م
 د سڀا (هو) د سڀا د گهڙي
 د گهڙي هيله به ما پوره ڪري
 زه ((توتو)) غوتو پيم اود (هر)
 وه)) د گهڙي نه شاهد ه
 زه غوتو پيم اود ((سڀا))
 د گهڙي گهڙي د جهر ولوتانه ه
 لبتنه .

زه غوتو پيم ما گهڙي د اوسلي
 سهار دوز م به غهڙي ڪي
 زه د سهار م وڙي اگهه طلاهي
 شر گهڙي نازيم اود سڀا هغه
 غور پي لئ ڪل م جي د بنا پيمتو
 به اوديل ڪي توپيل ڪنوم
 زه د ((توتو)) غوتو پيم خو ه
 ((پروه)) د گهڙي شاهد ه اود
 ((سڀا)) هغه غور پي لئ ڪل
 جي د ناز د ستر گهڙي ورتنه
 اوستلاي شي .

سوتو سڀا
 بلي غوتو! دغه زمزمه بهه پيمتو
 ز قوله خود زمان د تميز فوز ونوتو
 د پره لزه رسيد ه
 غوتو! هو غوتو بهه د خرو لخي
 هڪگهڙي له اوگه وه!

به اوس م بي بنا د ساتلي م
 د پروه لويونه - منم جي زماور
 د دوز م د پيمتو غيڙي جبهه مراد م ه
 پيم

منم جي زما بهه خندا اود بوا د -
 حيل ائين تود پي لئ ميس منم
 جي بنا پيمتو د اوديل خاوند ه د
 هيله نه هيري جي زه پي د اوديل
 اود ميانا نو زه بهه لخي ڪي تود
 وساتو .

نه! زه د دي نازين باغ بهه
 لئ ڪي چاوا جوم!
 اودغه دئ توده هنگاهه چما
 باد بنا د پيمتو بهه برخه ڪري ده
 پوهنيم ((پروه)) د پروه
 پوهنيم لويوس .

پروه - هغه پروه جي د لئس
 بنا د ڀڳاڙو ز غهڙي م دي -
 لوي ته راپلي ده . اوهغه
 پروه جي د سوانده اهار مغي
 ته م زما دئ وري د نازيمه
 خاطر خهل د لاسو او وري ميه
 سرو لئو سولئي دي او زه ميس
 د اوسلي ميس پنگي باغ ته
 سهار م م . هغه باغ ته چيس
 پوڙگان خيله قافله پگهي ار ولاي
 نسي .

هغه باغ جي پهلان م م -
 ((سڀا)) د راتويه حند وري جي
 لئس ز غولاي شير .

غوتو لانه وه غور پي لئ م جي د
 سهار م وري م د مچوا غستلو پيم
 شرب شو .

وز م غوتو بهه نازان بهه غيڙي ڪي
 ايوه اوهغه بهه لخي وري هڪگهڙي لو
 ه جهر ه وه . خو وري مچو پيمتو
 د سڀا بهه سڀا بهه پلو ڪي سڀا
 نغاري اود سهار م وري لئس د
 زو م اگهڙي نغاري نغاري
 انتظار ڪي وه جي ڪله گه پي د -
 سيد لوتنه وري . غوتو پيم و ر
 ڪم بهه بهه د مچا سر و ميس
 زه م جي د بنا پيمتو د بنا
 د لوتو لوي م ڪله گه لاي مده
 د ناز برخه د ((توتو)) د پروه
 لويونه ده .

به! د اود لئ پروه نه ده .
 بلڪه د پروه د وري خواهه ده م جي
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دي د خيبري هغه م وري م
 د ((پروه)) د پروه لويونه
 زه پوهنيم جي د پروه لويوس
 د زمان د اوجھورا اوستلو تود
 تيارو ڪو خوه راتيره ڪري اوه
 د لئ د سڀا بهه سڀا بهه پلو ڪي
 لئس م سيد لوتنه تياره ايس . د
 پروه د پروه لويوس هغه جي
 دوز م بهه نازي مچو اوهغه
 جي د سهار م وري لئس اوهغه مچو



شهر نعل محمد دين نواک

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي ؛
- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمو
مجموعه .

- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
د مسد سر به ډول .

سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
ژبو به پوهید ه اونه روانی یی
په د غوزو خبري هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
وچس له ویش خخه وروسته په
افغانستان کور د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر غوکړنی یی چی د فیو
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا خوږ دي .
موز به د وار ه بنده گان یو
ته به خه باندي مالک شوي
موز به ولی فقیران ییو
ته د خدای د لوی حکمی میراث
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
اوس مسجد یی موستا به درد یی
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا تلی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرو یو یی پهل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پانوکې یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .

سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانیگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید ونکی کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعرو او نظم تسه
مخانیگری خد متونه کړی دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تیلیفاتی مجلی په اداره کی چی
(نن برون)) نومید ه په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان
د پوستو یی لعل لوی او د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزید .
پلاری میا محمد سعید نومید ه .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
بنار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او وریس د پوهنی په محکه کی د
بنوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لوری زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه مخانیگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اونه
بنوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آیشار
 و ظلمت رویا گویی هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زیرا
 مونس همینگی من صورت انسانی
 ساز من بودند - بدن را بنامند
 دوست میداشتم او را من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود، زیرا همین
 مصیبت های بی حد و حصر او
 بای آن لطمه را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آشکاره دیوانه وار سر
 به سنگ میگوید کانی بود که
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدن بود، از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم، شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت: اینبار قصه یک
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجل
 زده به نظرم رسیددانه های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 رخسار نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی منوشتم، داشتان
 منوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زبانی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد، شامری
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر او اسم
 میداد، اگر می نوشتم، یک وقتی
 مینوشتم خیلی هم خوب مینوشتم
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد
 یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان،
 اسکلت بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک بی صدا
 آمد و رو بروم نشست چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود، از قصه
 های برام قصه کرد، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

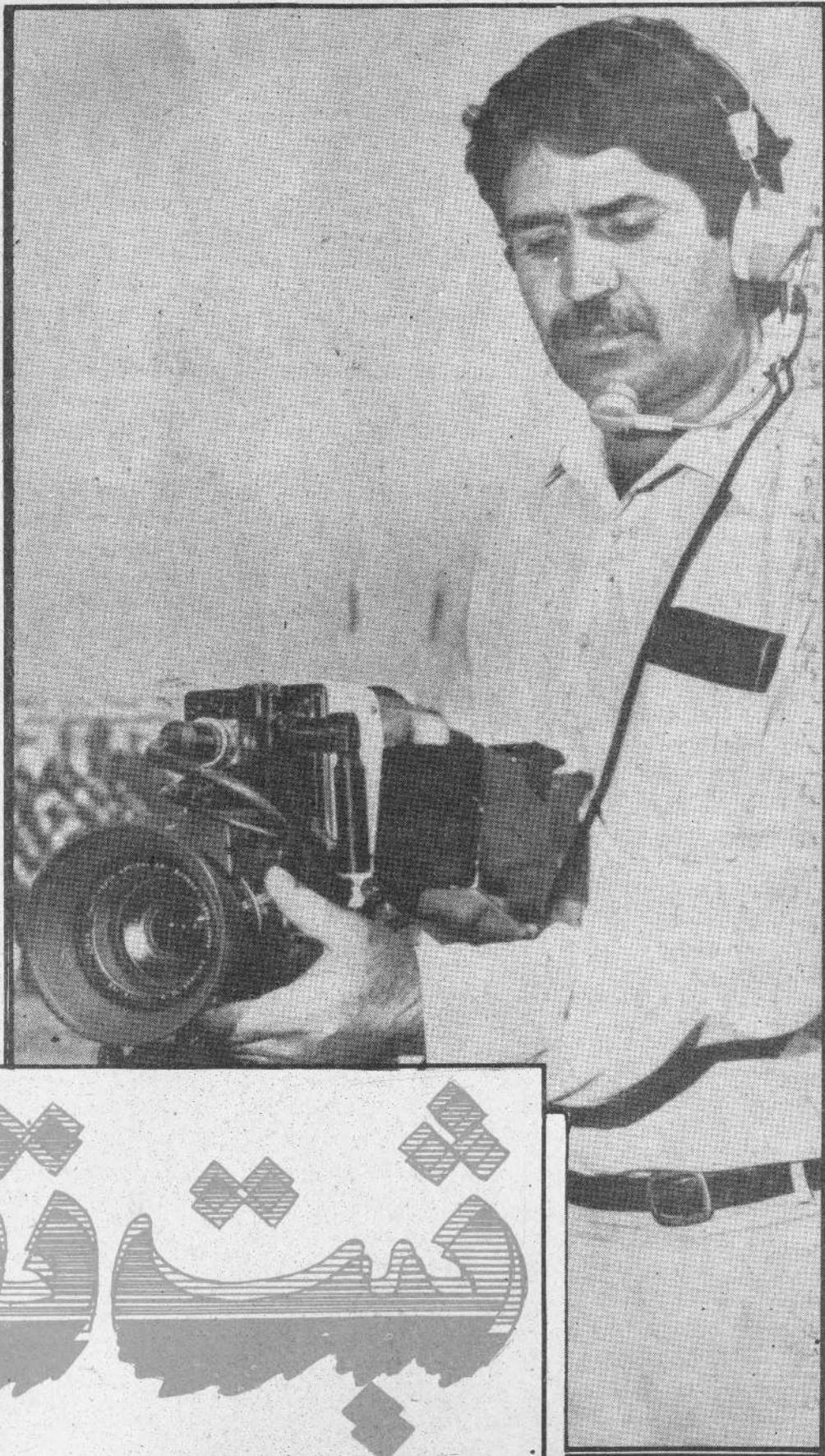
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 رویاهای مذاب او لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود
 رازی از یک درد میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 میزد ولی من میفهمم و می نوشتم
 شاید از غیبت و غم و غم ترس

مستول و بارمن بود، بدین مصداق
 سید دوستی **مستول** گسرد
 ولی نمیدانست که من **مستول**
 کوچکترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانستم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدیم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچکترین **جایز** را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من **جور** هشتم **پا**
 کوچکترین بهانه از او **پوش** کردم.
 بالاخره با هم از **دو** **کرم** **کرم**
 من موجود **مضروب** خود **پسند**
 بودم. یکسال **اگر** **می** **میکند** -
 شد که احساس **کرم** **کرم** **کرم**
 زناشوی برام **طلقات** **کرم** -
 است خانم سواد خواندن
 نداشت که چه **اما** **حرف**
 سخنگویی **حق** **کتاب** **آنها** **بود**
 ولی در موض **قلب** **دانش** **سواد**
 عشق و محبت نسبت **بمن** **خیلی**
 میکوشید مرا خوشحال **و** **مستول**
 نگه دارد ولی من **فرد** **در** **لب**
 زار غمزه و فاده **نوش** **ببودم**
 آرزو داشتم خانم **با** **سواد** **داشته**
 باشم تا آنچه را که **نزد** **ان**
 گیرای ادبی جلو **مگرد** **پخوانند**
 و برانگشت **هنر** **نوش** **نوش**
 گوید. این همه **خود** **پسند** **پسند**
 موجود **تخیلی** **بار** **آورده** **ببودم**
 پیوسته در حال **تخلیات** **که** **هیچ**
 رابطه و پیوندی **با** **حقیقت**
 زنده گی نداشت به **سر** **مهر** **مردم**،
 خلاصه در جهان **دیگری** **زیست**
 میکردم. خانم به **هنرم** **گس** -
 چکترین علاقه **بی** **نهان** **نمود**
 عشق و ولایت او **نقطه** **در** **وجود**
 من خلاصه **میکند** .
 کم کم احساس **کردم** **که** **تحصل**
 وجود او برام **ریح** **آرواست** **با** **خود**
 میگذم. **خفت** **است** **نوش** **پسند** **پسند**
 چون من **بازن** **بپوش** **زنده** **مگرد**
 کند آرزو داشتم **نوش** **داشته**
 باشم در حالیکه **اوقات** **بپسند**
 فرزندی **بد** **نیا** **آورد** .

بالاخره تصمیم گرفتم **کام** **رابا**
 او یک **سره** **کم** **آتش** **نمیدانم**
 اود **چی** **رو** **پای** **خوش** **از** **آینده** .
 اشن **فرورفته** **بود** **که** **با** **خوش** **نوست**
 عقیده ام را **اطهار** **کردم** .
 نخست خیال **کرد** **شوخی** **میکند**
 ولی همینکه **دانست** **در** **تصمیم**
 خود **استوار** **به** **شدت** **گرفت**
 خود **ش** **را** **بها** **هم** **انگند** **قسم** **یاد** **کرد**
 که خواندن و نوشتن **را** **بها** **مسوز** **د**
 ولی من **فرهاد** **زدم** **من** **فرزند**
 میخواهم و **تو** **نیتوانی** **برای** **م**
 فرزندی **بد** **نیا** **بیاوری** **یک** **عالم**
 با **سواد** **ند** **گفت** **از** **کجا**
 میدانی که **نقص** **از** **تو** **نیاشد** ؟
 او به **تلخی** **میکند** **ولی** **گرسه**
 اود **رشوره** **زار** **قلبم** **کوچک** **مگرد** **من**
 تا **هنری** **نداشت** **و** **منگه** **از** **همد** **ه**
 پرداخت **مهره** **اش** **به** **سهولت**
 میتوانست **بدر** **شم** **به** **اشک**
 هایش **به** **التماس** **هایش** **بسه**
 فغان **وسوگند** **هایش** **همچکدام** -
 شان **اعتنا** **نکردم** **تا** **صبح** **دیدم** **ه**
 بر **هم** **نهادم** **و** **همینکه** **خورشید**
 با **پرتو** **زیر** **پیش** **از** **انق** **شرق** **سرد** **در**
 کرد **از** **سخت** **بر** **خاستم** **و** **بیدم**
 را **از** **تصمیمی** **که** **گرفته** **بودم** **آگاه**
 نمودم. او **کجا** **میتوانست** **با** **رای**
 من **روی** **مخالف** **نشان** **دهد**
 پس **از** **کسی** **گفت** **و** **شنود** **راضی**
 شد. مراسم **طلاق** **خیلی** **ساده**
 صورت **گرفت** **زیرا** **اکنون** **خانم**
 کسی **نداشت** **بدر** **ش** **چندی** **پیش**
 فوت **کرده** **بود** **یکه** **تا** **مهد** **ان**
 بد **و** **تو** **تو** **ش** **بود** **با** **اخذ** **میلنی**
 به **عنوان** **مهریه** **در** **حالی** **که**
 چشمانش **از** **فرط** **گره** **وین** **کرده** **بود**
 محضر **راترک** **گفت** **از** **آن** **به** **بعد**
 من **بودم** **و** **چار** **دیوار** **اتفاق**
 و **یک** **شدت** **تصویرات** **واهر** **اشک**
 خانم **رق** **هارا** **بهم** **سهوا**
 میکردند .
 دو سال **گذشت** **و** **من** **همان** -
 بودم **که** **بودم** **زنده** **گس** **را** **از** **در** -
 به **خفت** **نگاه** **میکردم** **و** **از** **زنده** **مگرد**
 واقعی **و** **تلخی** **های** **آن** **گس** **زان**
 بودم. **تا** **آن** **که** **یک** **شب** **همه** **چیز**

عوض شد .
 یک **شب** **زیبا** **و** **خیال** **انگیز**
 بهار **بود** **پره** **های** **ابر** **در** **همه**
 آسمان **مستانه** **سرد** **در** **هم** **می**
 نهادند **و** **خی** **فر** **یدند** **انگس** **من**
 نور **چراغ** **های** **خیابان** **در** **آب** **های**
 ایستاده **بی** **روی** **جاده** **منظره**
د **لید** **پری** **ایجاد** **کرده** **بود** **در**
 یکی **از** **ایستگاه** **های** **شهر** **منظر**
 موت **بودم** **تابه** **خانه** **م** **وا** **زاین**
 منظره **دل** **انگیز** **قلم** **فرسای** **کم** .
 مرد **آهسته** **به** **شوم** **نزد** **یک**
شد **روشنی** **چراغ** **نیمی** **از** **صورتش**
را **روشن** **گسرد** **لنگی** **کهنه**
به **سر** **و** **گلوش** **پینه** **لی** **به** **پاد** **اشت**
از **سر** **پایش** **کثافات** **من** **بار** **سه**
وقتی **مقابل** **ایستاد** **لبخند** **می** -
زده **گفت** **آنا** **ساعت** **چند**
است **به** **ساعت** **نگر** **یستم** **باز** **ده**
شب **بود** **با** **خوشرویی** **گفت** **یازده**
بچه **فکر** **کردم** **همین** **که** **جوابش**
را **بد** **هم** **از** **کس** **رد** **خواه** **نا**
شد **ولی** **اود** **در** **حالی** **که** **پس** **کرد** **نوش**
راضی **خارید** **د** **بهاره** **سوال** **کرد** **:**
منظر **موت** **است** **؟**
گفت **بلی** **!**
شما **هم** **انتظار** **موت** **را** **دارید** **؟**
در **حالی** **که** **به** **اطرائش** **نظر**
می **انداخت** **خنده** **می** **نموده**
گفت **من** **منظر** **مشتري** **استم** .
بعد **سخت** **هایش** **نگر** **ستم** **فر** **رونده** **!**
چیزی **نبوده** **که** **منظر** **مشتري**
باشد **خیال** **کردم** **شوخی** **میکند**
بی **خیل** **نبودم** **تا** **رسیدن** **موت** **م**
خودم **رابا** **او** **سرگرم** **گم** **قطر**
سگرت **را** **از** **جیب** **بهر** **ن** **کرده** **بگرد** -
تی **تعارف** **کردم** **یک** **دانه** **برایش**
برد **اشت** **با** **لاپت** **سگرت** **وا** -
آتش **زدم**
طرز **سگرت** **دود** **کردن** **ش** **د** **انستم**
که **مستاد** **نیست** **زیرا** **نیمی** **از**
سگرت **را** **د** **هفت** **موت** **برد** **نظري**
به **سر** **پایش** **انداخته** **گفتم** **:**
گفتی **که** **منظر** **مشتري** **استی** **؟**
خنده **معنی** **داری** **نموده** **گفت** **:**
بلی **منظر** **مشتري** **استم** **ولی** **ایمن**
روزها **کسی** **به** **سراغ** **مانی** **آید**

نمیدانم ذوق مردم **مرده** **یا** **گل**
 ولای **کوچه** **ها** **مردم** **را** **فراری** -
 ساخته **است** .
 یقین **داشتم** **دیوانه** **نیست**
 ولی **از** **حرف** **های** **بی** **سروپایش**
 هم **چیزی** **دستگیر** **نمیشد** .
 خودم **را** **به** **صحتش** **علاقه** **منند**
 نشان **داده** **برسیدم** **خوب**
 بالاخره **تفکتي** **چیز** **مفروضی** **؟**
 چشمانش **را** **گوشه** **بی** **از** **خیابان**
دوخت **و** **دن** **آن** **که** **در** **چشمان**
نگاه **کند** **بالحن** **زنده** **بی** **گفت** **:**
بستر **نوش** **و** **آفوش** **گرم** **این** **تواستی**
که **مرا** **نیشناسی** **تلم** **جوانهای**
شهر **با** **من** **محرومت** **دارند** **؟**
لحظه **بی** **با** **خود** **اند** **پیشدم**
میخواستم **از** **اوقاص** **بگیرم** **مگر**
دیدم **من** **هم** **جوانان** **آتش** **شعوت**
یک **بار** **در** **وجودم** **مشغول** **گردید**
قلب **شروع** **به** **تپیدن** **گرد** **کردم**
آن **مرد** **افکار** **در** **ونم** **را** **به** **خوبی**
فرك **کرده** **بود** **در** **حالی** **که** **سه**
سوم **اشاره** **مینمود** **براه** **اقتصاد**
او **واسطه** **بود** **و** **من** **هم** **جوان** **مجرد**
تم **داغ** **شده** **بود** **و** **آرزوی** **لعین**
که **چند** **دقیقه** **بعد** **در** **اختیارم**
قرار **میکرفت** **سر** **از** **پای** **شناختم**
مبدل **به** **یک** **پارچه** **شور** **و** **هوس**
شده **بودم** **هوس** **کشنده** **ولس**
دلید **تا** **آن** **شب** **اصلا** **به** **نکر**
زن **نبودم** **تلم** **سرگرم** **من** **همان**
پارچه **های** **نغز** **بوانتیک** **ادبی**
بودند **که** **بر** **تار** **و** **بود** **وجودم**
حکمران **داشتند** .
مرد **از** **پیش** **و** **من** **از** **نیالشی**
از **چند** **کوچه** **که** **ملوا** **کثافات**
و **گل** **ولای** **بود** **گذشتم** **هابت**
در **انتهای** **یک** **کوچه** **تاریک** **که**
بوی **زنده** **بی** **فضای** **آنها** **نباشته**
بود **مقابل** **دري** **ایستاد** **نگاهی**
به **اطرائش** **نموده** **پس** **از** **آن** **که**
مطمئن **شد** **کسی** **مراقبت** **نیست**
با **پشت** **دست** **به** **علاقه** **رمز** **چند**
ضربه **خفیف** **به** **در** **نواخت** **صدای**
یاس **از** **بشت** **د** **به** **گوش** **رسید**
ولحظه **بی** **بعد** **در** **باصد** **ای**



مصاحبه از فریبا سرلهری

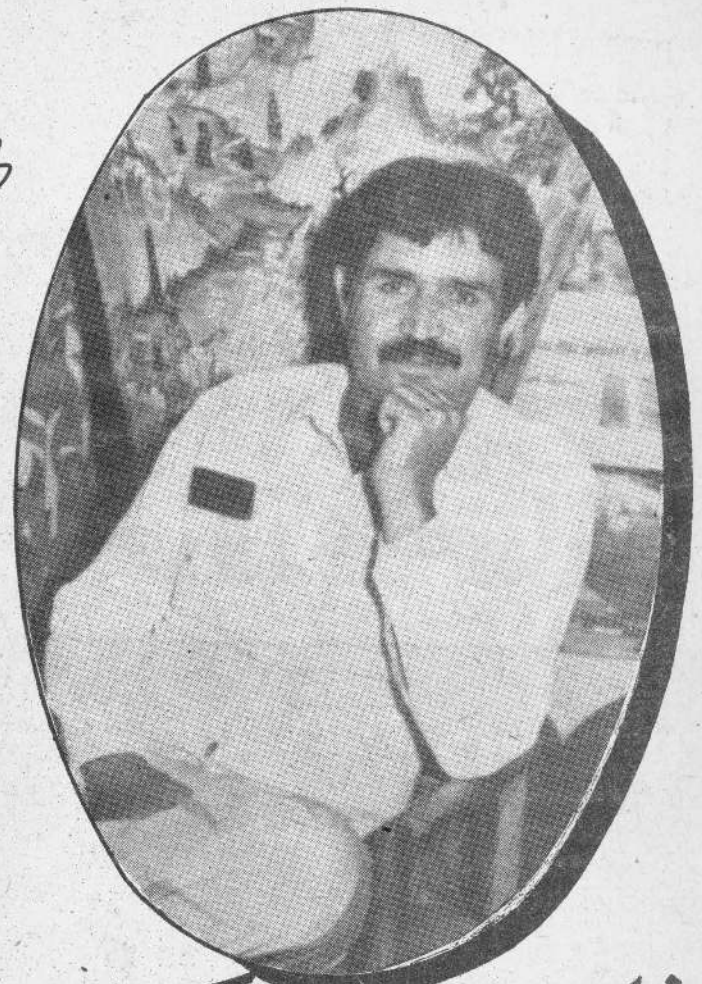
مصاحبه‌پی کمره‌مین تلویزیون

و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فیلمبرداری می‌نشینم که از آنجا ز
 کارش همچون عاشق دلباخته می
 برآید و به خصوص هنر فیلمبرداری
 بوده است.

بلی اینبار سخن بر سر فیلمبرداری
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آن‌ها به خصوص در این
 اواخر همه گرفته است.

بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فیلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فیلمبرداری آهنگ
 (اهل هرکجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و پگوری گل کرد و میگفت.

باز برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها اونه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه می
 به داخل رهنماییم کرده و بعد
 در کمره نشست.



با فاروق زرننگ تله‌ویزیون

ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم

* شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگ‌های
 جدید کار رایج‌تره نموده اید آیا
 آن‌ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود بوسران به شما ایده داده
 اند؟

در حالیکه چهره اش جدی
 می‌نمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت:

خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگ‌ها خودم
 برود بوسر می‌باشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم.

* آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد؟

— اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفتم که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام می‌رسم و بیشتر
 می‌کوشم تا در کارهای هنری ام
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفتم نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام می‌یابد و ثبت آهنگ‌ها به
 خصوص فیلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است.

* برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است؟

حرفم را قطع نموده گفت:

— برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد.

داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی می‌رسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 می‌گیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام.

* هنوز چه تصویرهای ثبت
 نشده بی در زدن تان دارید؟

شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات؟

— در زدن هنر تصاویر است که
 امکانات ثبت آن‌ها هم وجود

دارد اما باید آهنگ‌های را مطابق
 به آن هاست چون بود.

* گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید؟

— در صورتیکه چیز خوب و
 خارق العاده بی راپید اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه‌اش
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت
 آهنگ‌های راک ثبت و فیلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون.

* سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند؟

— سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در زمین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم.

و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم.

* مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 تان.

— سفرهایم به دمارک،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده.
 زمانیکه در فرانسه بودم در کان
 عکاسی کار می‌نمودم و از آن جا هم
 شواسته ام چیزی بیاموزم.

* پس کار عکاسی با فیلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند؟

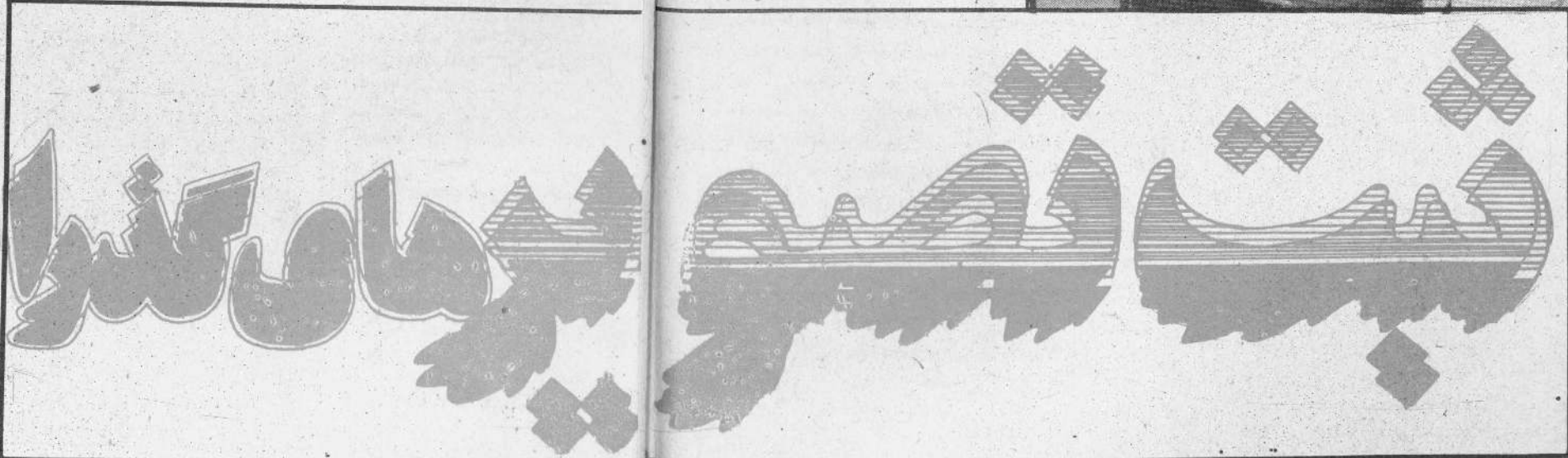
— به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فیلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تکنیک تصویری
 تکنیک‌های عکاسی را بداند.

* در حدود چند بار چقدر
 آهنگ را فیلمبرداری نموده اید؟

— در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را.

* چه ره آورده‌های در ساحه
 کارتان دارید؟

— دو مدال از طرف س. د. ب. ج. ا.
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ب. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگ‌ها اهل هرکجا که باشی
 نی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام.



نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی
میتوانند هنجار شوند.
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی
در ریه ویت میگردد؟
الکول سبب تغییرات و رسی
نظمی های مختلف میتابولیک
در اورگانیزم انسان میگردد؟
بالای میتابولیزم ویتامین های
گروه B مخصوصاً ویتامین B₁
تا تیرکود و در نتیجه زیان های
منتشری و مختلف در سیستم عصبی
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و
سیستم عصبی اتونوم از آن بسبب
وجود می آید، تا تیرات سوز
آن بالای جهاز هضمی به شکل
التهاب معده، سرطان هلو
تغییرات در جذب مواد غذایی
ظاهر میگردد، سخت شدن و رسی
سینه، حاد تا ناگوارد پیر-
بست که در رفیعی زیاد اشخاص
صیبه به صورت مداوم از الکول -
استفاده میکنند به وجود آمده
میتواند الکول سبب یک سلسله
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید
به صورت مرتب از اندازه های
زیاد تر آن استفاده کنند که به
این ترتیب آهسته آهسته و -
بسته می به الکول به وجود
می آید.
در ایجاد وابسته می به الکول
محیط زیست شخص، مسائل
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی
خستگیهای بیش از حد جسمی
و روانی، موجودیت نارامی ها و
صدمات روحی شدید و یا خفیف و
مداوم نیز اهمیت دارد. البته
عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته
گی به الکول رول دارند مانند:
وفرت الکول در محیط و دسترس
سهل به آن، استفاده از الکول
به قسم تجزیه بی به وسیله
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده
او معتاد به الکول شده اند و او
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد
طوری که ملاحظه میشود عوامل
سببی وابسته می به الکول -
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.
وابسته می به الکول چی گونه
به وجود می آید؟
طوری که گفته شد از اثر استفاده
از الکول در پیرگونیهایی منخسر
جسمی و روانی ایجاد میگردد که
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی
شکل ثابت را به خود میگیرد.
الکول در مرحله اول به اندازه
کم، تا تیرات آرامش بخش
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع
کننده فعالیت های روانی را دارد
به همین علت کسانی به این گونه
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و
به آن مراجعه میکنند که با محیط
زیست خود تطابق خوب ندارند
و یا بی نظمی های روانی از نوع
Neurosis و یا تشوشات
شخصیت داشته باشند. این گونه
اشخاص در مراحل اول با استفاده
کلاه و ناگاه از الکول بروی های
رواتی خود راطا هراجل میکنند
ولی سرانجام به مرحله یسی
نیرسند که از اثر در پیرگونیهایی
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،
نیابت از استعمال انراطسی
مشروبات الکولیک است که
سبب تشوشات در نوزم های
معیاری سلوک و روش شخص در
محیط زیست، خانواده، جامعه
و هر چه کار شده و همراهی نهایی
برای صحت خود شخص الکولیک
و آسایش و آرامش سایر اهالی می
باشد.
از نظر طبی، وابسته می به
الکول، یک حالت بیماری و غیر
نورمال است که شخص از اثر
استعمال زیاد و مداوم الکول -
سرانجام به مرحله یسی میرسد که
خود را ناگزیر به استفاده از آن
میداند و این ناگزیری به علت
احساس نشاء و یا خماری و هم برای
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و بیسیر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بینانه را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود آگاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیسک
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته استفراف
 در صورتیکه نشاء خفیفی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- صورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیسک
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و بیسک
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، فشارخون پایین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیة قلب ، سرخچی سردردی
 برو زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هراسی ها
 میباشند ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، ایسک
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشاربازین تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بیس
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از



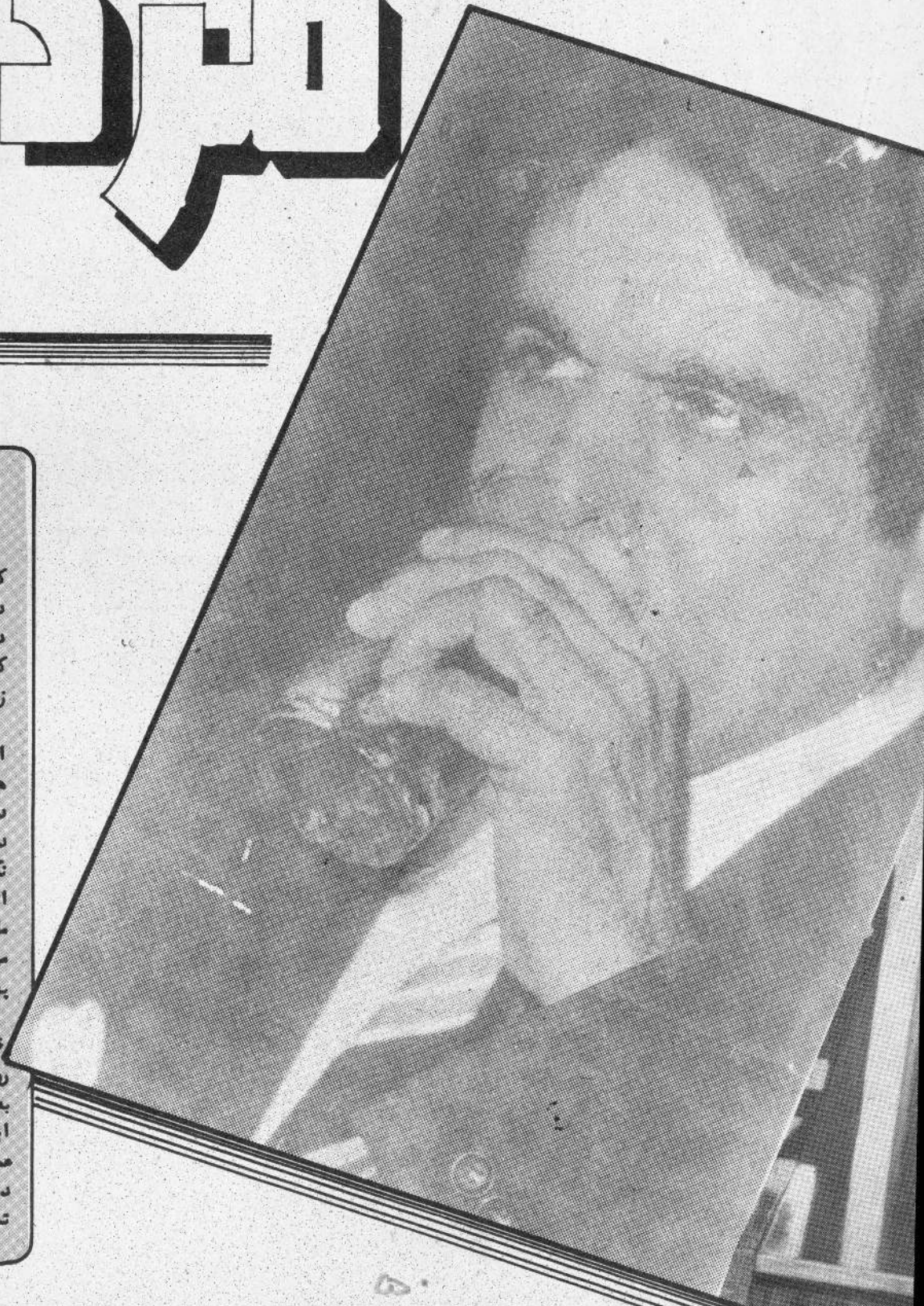
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایس شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقا ، شهرت
و طلب ثروت است این سرانیز در
ذهن و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از جباری
مشروع و درید استحقاق باشد
حاصل کرده از راههای غیر
مجاز ناصواب .
دلپ صاحب ! تا قبل از ورود
شما در سینما هند ، شیوه
وروش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول راتا
کنیده ولی با آمدن شما در جهان
سینما ، شمایل و سببهای کار ، رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنایه

که پاک داشته هاسانانات داشته
علا در سینما هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سببهای جدید در تنهیل
و هنر سینما هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سببهای سینما هند
با ورود من ، در سینما ، حریف
بمیزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تا حال نمیدانم چی کارنامه می
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیسته آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیسته بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تاثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولس حکم تشیل و بر سنهپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میبود ، با خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمیکنه ؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکنم آیا میتواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود ؟ ولس برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فزینی متصل میبود آیا در یک ستیز درونی قرار نمیگیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول ((پراگما - تین)) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فزینی نشوند و شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند ، شماری کاروا به اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گسر

از غزونه

از خرم بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتقاد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را نمیشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بد هم .

اینجا مطالعه سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگراف مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی میبدم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولس در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میبوم ، با میسد کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنریشه مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری به اساس تاریخ کشور پیاده کند ، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق ندارند بگویند آن چه دیدم ، همه دروغ است .

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

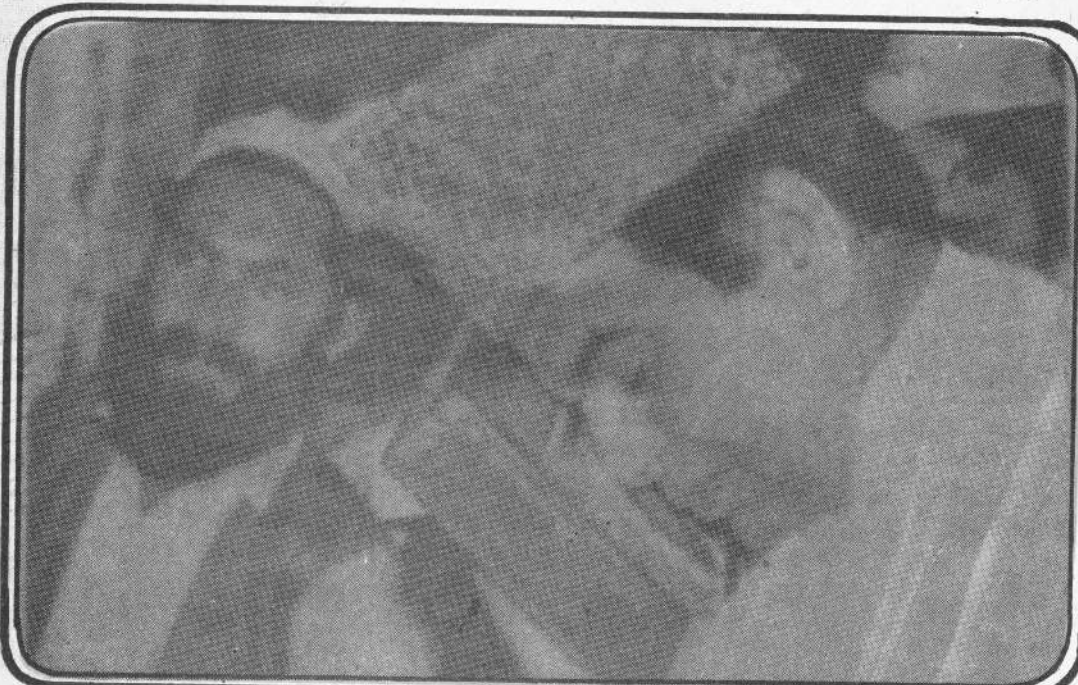
لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده ها ، هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند .

لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میبوم . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر درگیر بودن با جنبه او هم و سواها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولس او درگیر بود ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتو میبوم نمیکنم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم ، ولس از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پده پیش زنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست ، در واقع زنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیبا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میبوم . شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولس انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کوه فلیمبر اری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد . ولس در این کار هم اندیشه

آوردن صفا و پاکی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابته چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار یارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازمی کند و بداند درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوز نان بی ناخوش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادب و حکمت و علم و حکمت و حکمت و حکمت

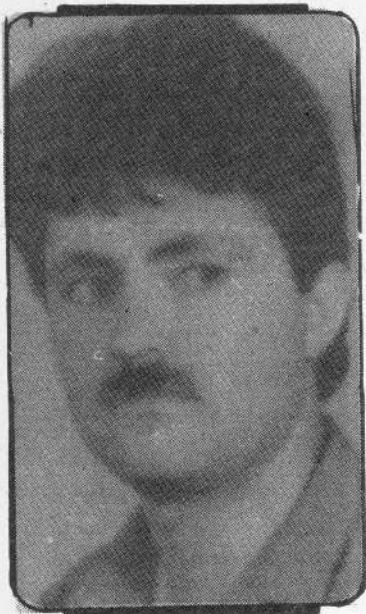
رتبه و صورت

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیار می دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات طعم و مشرب من بینی ، که هر طعمی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآمد میان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دویاره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهریں بنیاد بی حاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سواس شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

د و گیسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینی و آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آبه های مهربانی بود
 به برگ هر ادای او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ

ومن
 این بسته بازجهیں یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوې وښیږي
 دده د شعر ونو لویې مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوې ده ولس
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسې
 ښک ستا وخته پورته په سلام شوم
 بې فېرته!
 نه دي خوندو
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رايه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خستن کسره
 تاجسې خيال د جدايې درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولسسې مېمن کسره

کيد

د اتم جسي
 پرسته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لويه شوي
 بنايسته بې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو د زړې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خيال شغه

نوټ زما دي ساقې ياخه راته نه که بېمانه کړه
 په غوښتو بېمانوې له خپل بمانه بېگانه کړه
 ياره هسې مې څمار کړه چې رگ رگسې ميخانه مې
 د دي عمر عمر تزي تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخيل کې
 د جامونو په کرنگهاري لويه مته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستې کې ما هم غرق کړه بېغښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانې مويارانه کسره
 هسې شانته مستې غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستې مېلې سر شوم ما بد مته د پوانه کړه
 په بېالويالو مې هل کړه په نيشونيشو مې بنکل کسره
 د گلپانو په شيند لوراته سازه گلخانه کسره
 د عمر ونو اراميسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقې جگ شه بېالي بریز د څمخانه رايه بمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وينه وينه خپل شسې
 د مستان په خيبر له عشقه نغمه لويه زنده انه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌ها حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با میتا بچهن

نقش‌های جدید



ثریا هروی :
برای من همان لحظه کسمه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .
سلیم خنجی :
بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کنار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

اسدالله تاج‌زی :

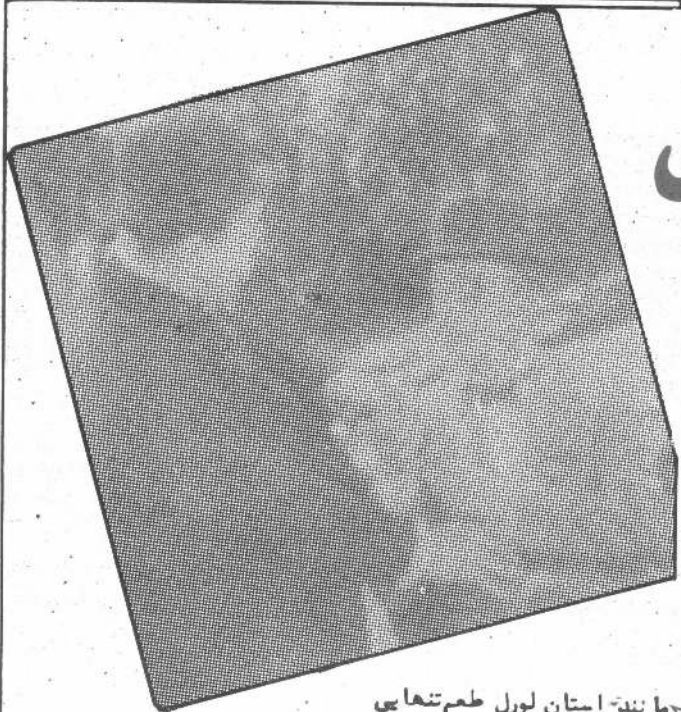
من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .
شیراد هقان () :
من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش‌بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر
راه یکدیگر قرار گیرند، هر یک
زنده گی جداگانه ای داشته
اند.

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در
یک خانواده هنرمند انگلیسی
دیده به جهان گشود. پدرش
(آرتور جفرسن) یک انکوئرتیستر
بود و فرزند او استان لورل در
تمام دوران تحصیل نتوانست در
یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک
مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت
و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد
و همه او را دست می‌انداختند
و به اصطلاح دلقک صنف بود
این موضوع او را تسکین می‌داد
و احساس تنهایی را در او از بین
می‌برد. وقتی برای اولین بار به
صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

ما نند- استان لورل طعم تنهایی
را چشیده بود. پدرش یک قاضی
و سیاستمدار امریکایی بود و
هنگامیکه الیور جی از ده سال
نداشت، زنده گی را بدرد گفت
و مادرش همه پس‌انداز آنها را
صرف ساختن یک هتل کوچک
کرد. الیور نیز ایمپه خاطر
هیکل چاقش مورد توجه همشاکر-
د بهایش قرار می‌گرفت. زمانی او
گفت:
- درین دنیای بزرگ لورل و
هاردی های زیادی وجود
دارند. من آنها را در هتل



اخیراً فلم حدیدی را محترم
مغیرنی به نام اسقوط کارگر-
دانی سینماید که سناریوی
آنها محترم انجنیر لطیف نوشته
و کار فلم برداری آن را سید موجود
حسینی به دوش دارند.
درین فلم که بیانگوانعمیت
های جامعه ماست، هنرمندان
اسدالله آرام و معرفت شاه
نقش آفرینی نموده اند.

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم: (۱ بیوزن میخوام)

۳۰۰
X برای آخرین بار کدام دروغ
را گفته اید ؟
- دو سال پیش، جهت
عبود یک وضع معین
X یک راز را بگوئید ؟
- این که من ازدواج نکردم

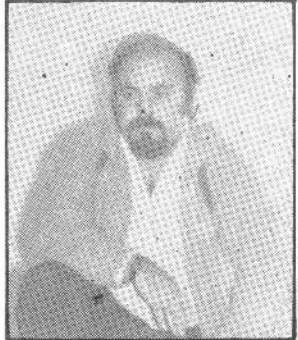
۴۰۰
X زیباترین مردی که تا حال
با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک، من به زیبایی
ارزش قایل نیستم. مردان زیبا
ریج اند. من مردان جلدی
را دوست دارم.
X در زندگی دوباره، تان
آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تابه مردان بیجا-
مومن که چو گونه با زنان رفتار
کنند.

X بهترین دوستان ؟
- خداوند و او...
X قصه اید هال عشقی برای
تان کدام است ؟
- قصه خودم.
X یک جاشدن را تعریف
کنید.

- یک جا شدن یعنی در
بهلوی یکدیگر نشستن، به
چشممان یکدیگر خیره شدن، -
بدون گفتن حرفی و در انتظار
یکدیگر...
۵۹

سازنده های جدید

انجنیر لطیف:
فلم حدیدی را به نام (اسیر)
روی دست دارم که سناریوی آن
را خودم نوشته ام و وظیفه
کارگردانی آن نیز به دوش-
منست. موضوع این فلم را تجارت
هیرویین و مواد مخدره در سر-
دارد.
کار فلم برداری آن را محترم
وحید الله رمق به عهده دارد و
هنرمندان موفق سینمای کشور در
ان نقش آفرینی کرده اند.







وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱

دانشگاه فرهنگستان هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پایان تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه تری خوب، شبخت تازه گرمای زنده گی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود، خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه ای من در آنکه میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

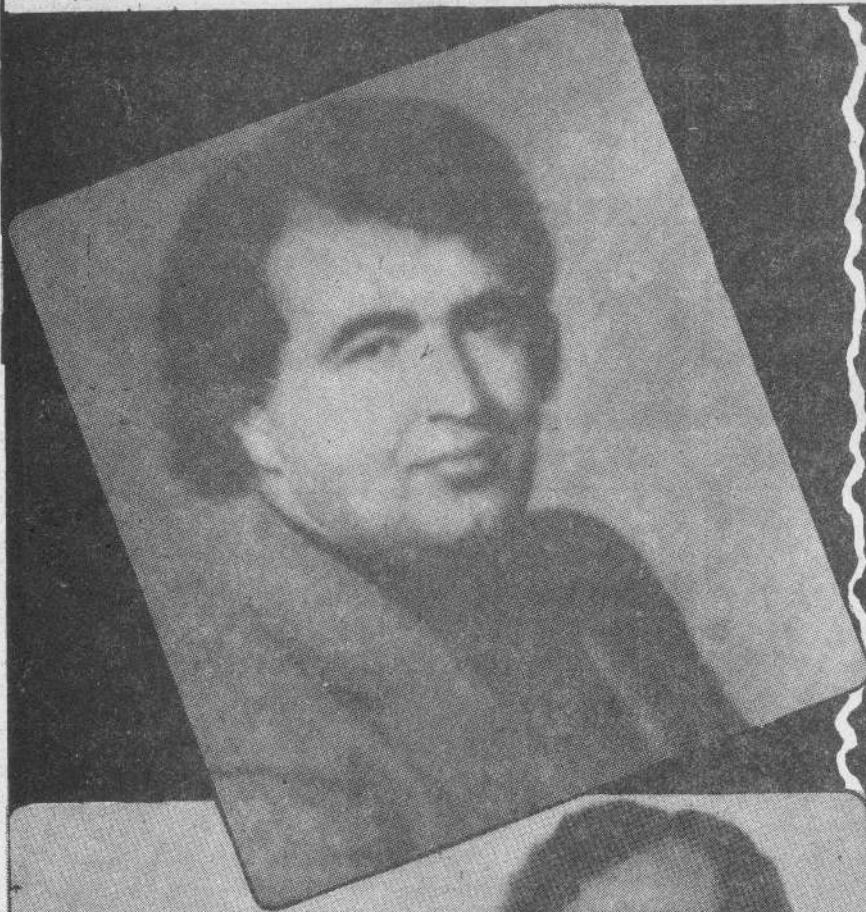
غرض تحصیل آواز خوانی، سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه نهاد رساچه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشت در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد، دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد نکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
 ناملایمات درزنده گی داشت
 لبخنده میزد، مرگ را مسخره میکرد
 و درآینه چشمانش تصویر آینه
 روشن جاو دانه نقش بسته بود
 از همه چیز صحبت میکرد به همه
 چیزی اندیشید جز مرگ.

ولی یکروز مرگ بی خبروشتا-
 بنده از راه رسید لبخند در
 گوشه لبانش خشکید و تصویر
 آینه درآینه چشمانش شکست
 و امروز که یکسال از مرگ او میگذرد
 نمیتوانم بخود بقیولانم که
 همایون (رازبان) آوازخوان
 خوب کشورمان بگردم میان ما
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که
 همایون رازبان دیگر در میان
 ما نیست؛ درست یکسال قبل
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
 های ساعت از عدد دو گذشته
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسر و پیکانگی طفل خود خانه را
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب
 سرد ریخت تا فرار از ایشان -
 روشنایی باشد زن و فرزند او -
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
 برای دقیقه هارا بر میسرند و
 همایون آنان را بدرقه میکند؛ او
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
 مهربان زن گره میخورد، خوشی
 زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان دربار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگذرد. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد اینه خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، اگر هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده رده یا انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زنانه نوزده تپه جذاب اروپایی را میپسند و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه با بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار راست. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زانش مرده بود، در ۲۳ سالگی با دخترم سر کرده، لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبیک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابر من شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دیام) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۱۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. دریافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیگی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زانش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتید که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت براند اخته می خواهد خود بر تخت بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پرا ز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر د بگوشا (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زن سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد. جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زانش (هما) آن جا در (زاد آباد) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود. ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با (لیلان زومبرگ) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند. من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر یازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوئیس (زاد آباد) برای گذشتادن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهري والد پس بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بدید بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیریم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهای بیکه فقر مخصوصاً به نماند لگرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تد اوی توپر کسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان ربه روشد. بانفوذ ترین شماس وزیر دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زرش قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زرش دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایل بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارنست بیرون) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرعی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون) ابداً به وطنش برگشت، او دست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت در باره این که او با باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سر میزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: (فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنسوز از من بپا بی...)

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. (بیرون) در سال ۱۹۱۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در کور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفهمیم. منگ از بیماری (تیپوز) رنج میبرد. دکور عیادت همیشه به عیادت در (زاد آباد) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۰)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
رایه جای خوشی و صیب رایه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ معیار واحد
تمدن و برهريت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود درآوردیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و فرعی و عقب و جلوراجستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، درایفست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادرند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بینش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش ویژه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیاهی آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیرالهی را
در زمین با خود دارند . انسانها
نهاترین اسرار قلب ما در تاملند .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنشاز
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاهي را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خوبه اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردم ام))

به پنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مابهر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیاهی زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهائی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه تنهاد بدنی تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر رایه گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .

زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک ،
سخن پر لطف و برخورد مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدمها بی
زیادی یا نیت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و پیران کننده ، احترام
میگذارد .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبدستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبدستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبدستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

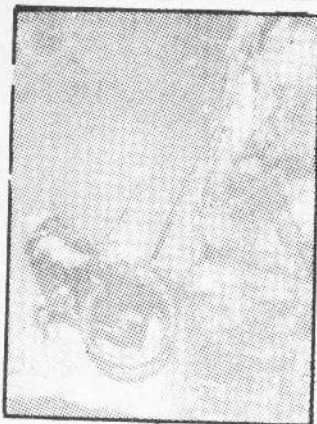
رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود وی خود ، احترام برانگیز است .
ا بر نازک وی نم و باران که بی
هدف در بھنای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ا بر ضخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ا بر سیاه بر عده ، اعتدال
و سیرابی را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیبیز
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حصن زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شکست انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوانگ در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایحه بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعرض اجرا گذاشته شد.



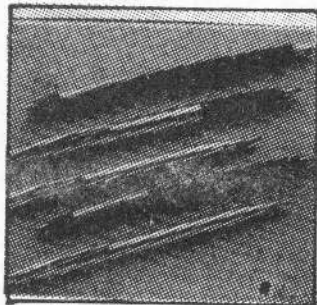
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شکست اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتقلمز گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن بهرور زمان از بین نمیرود و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانگی؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، او بقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالی میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشادها را تکرار میکند. (او ما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخیل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و با آگاهی آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشادها یاد گردیده که سپیدی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضاً اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تیتال دارای ۱۶ مآتره یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Barline یا خط می شوند. (تا-ون-ن-نا)

تیتال: ۴+۴+۴+۴

نا - دن - دن - نا

نا - دن - دن - نا

نا - تن - تن - نا خالی

نا - دن - دن - نا

۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

((نا)) اول به نام سَم Sum یا

گزیاد می شود که قوی تر نسبت به

دیگر مآتره ها نواخته می شود. نا

گفته نمائند که تال تیتال به نا

سه چک هم یاد میگردند. و

چیتال دارای ده مآتره یا ضربان

و چهار بار است.

چیتال: ۲+۲+۲+۲

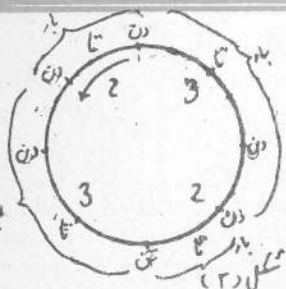
دن - تا | دن - دن - نا

تن - تا | تن - تن - نا

۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

هرتال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل

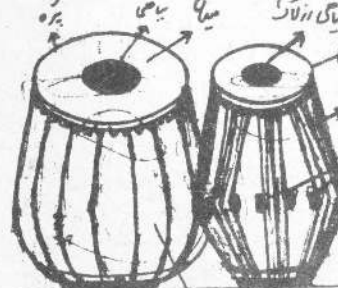
دید و میتوان دید:



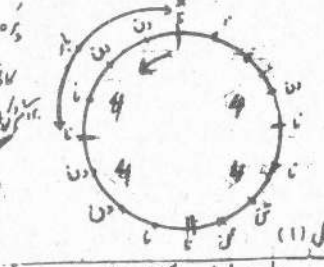
طرح ۲ سیکل چیتال

در اشکال فوق واضح دید میشود که هرتال محیط یک دایره را یکسواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نه باشند چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله مآتره ها در محیط دایره در هرتال مساوی اند که محیط دایره بین مآتره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی مینماید. علامه چلیپا مآتره اول یا سَم ((گزر)) است.

واکون دو تال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تیتال



طرح اول سیکل تیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنسی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدینده نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره و با طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و ضربی یاد مآتره بی است. اگر بخواهیم این تال ساده و مآتره بی را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا)) ((دوب)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیط واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Rate حساب میگردند.

بعداً در انواع تال شما الفاظ صد اداری معنی را خواهیم دید، مانند: ((نا، تا، دن، تن، کن، دگن، تنی، دها، دهد، دن، تنگ، گز، گز، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگس، تو و غیره و غیره)) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک مآتره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هرتال مآتره است و هر تال ها دارای سیلاب های اند که آنرا به نام بار Bar یاد میکنند. یعنی تعداد چند مآتره نظریه خواص تال داخل یک بار گجانیده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آه موسیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند. به عکس آن. بنا بر آن در شرق تعداد متنوع وزن یعنی مآتره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات با در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بد اخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالی Talih یعنی چک اشتقاق شده به خاطر یک در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوره چک چویی اختراع گردید به نام Khod-Tala خاد تاله. بعداً انواع در هل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد که البته موضوع تاریخ در هل ها خیلی وسیع اند، حتی محققین هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمائیم.

برای اینکه یک بارچه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آساز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضرب نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضرب ها یاد هل یا طبله مشخص گردد. که آنرا به نام Sura سم یا گز یا د می کنند ((ضربه اول هرتال را به نام سم یا گز یاد می کنند)) ضربه های متادام تال باید با هم ها می ملودی همزمان باشند اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب

کشت و مات

عارض: مدیر صاحب حالا خوش کار مرا اجرا کنید!
مدیر: معجب آدم شله استسی، نزاکت راهم نمی نهم، بیشتر دیدی که باختم و جگر خون شدم، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند؟
عارض: پس حالا چطور کنم؟
مدیر: فردا بیا.
نوشته: احمد شکیب

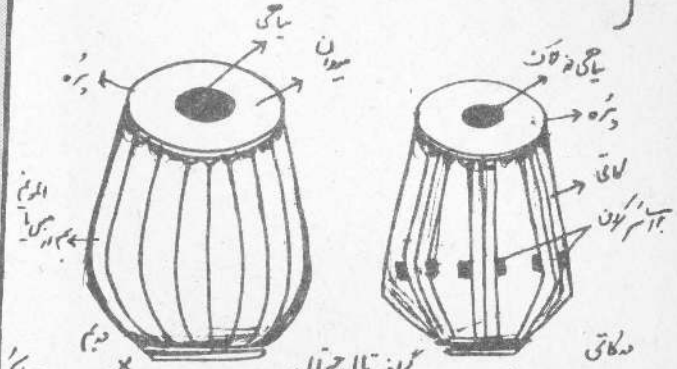
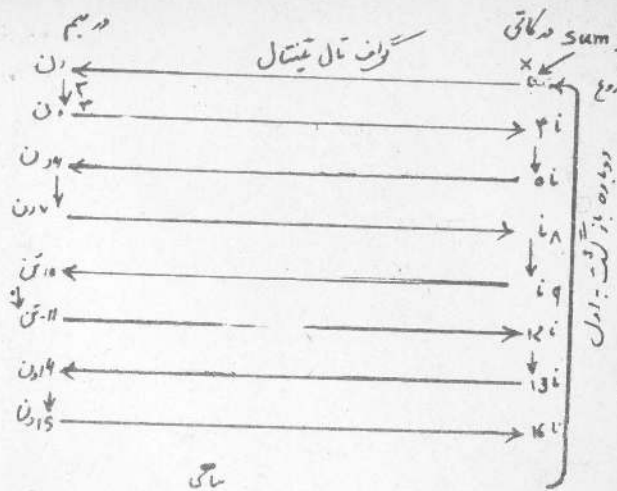
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار نعل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم.
مدیر: اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم.
مامور: مدیر صاحب این هم

دوگانه های بدهم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام دهند.
لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند: ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز ما هم نظر داریم اما اگر به ما مطمئنمان داده شود بدون این که یکی از ما اندام دیگری شود با هم عمل جراحی از هم جدا شویم، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم.
لاله ولدان از ناحیه سینه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون دکتران ایرانی و برخی از دکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند، هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیله نکرده اند.
به نقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران با دو دوگانه کی به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند.
در این دیدار لاله ولدان صفاتیان دوگانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دکتوران جهانی امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند.
دوگانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانه کی از شاگردان ممتاز نزد قناد زنده فعالتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضریه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند. استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقی یا طبلنوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضریه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگ د یو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برده است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنونده نامری و فوق العاده مشکل است. صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریف می و استادان فن و برای گرفتن استادی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگرد. (بقیه آرد)

ماتره سم یا گریاید همزمان با سر اساسی Home-note یا کهرج نواخته شود. تمام ضریه های دیگر مثلا در تیتال به جز از ضریه های ۱۲-۹-۵ که در فوق بیست Bar-line ها یا خطوطی باری نشان داده شد با فشار عادی وضریه های ۱۲-۵ کی بی فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گره تا بیلاب هاراجد اکتد وضریه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار خالی دست خود را کمی در ویس کند و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و نشان میدهد. این تغییرات فشار در تشخیص ضریه ها در نقاط مختلف زمانی در داخل حدود سایکل تیتال به هنرمایی منحیت کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهند. از همین سبب است که مقیاسات زمانی دارای هنر گاری به صورت اختصاصی در موسیقی کلاسیک به آکادمی روند.

مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آب انجمن داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی دایر گردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشورهای
سراحد آرم که با معارت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنون اظهار داشت

— از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات یاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مقام طلا ، چارکب نهمانی
و تند پرنده های متعدد دیگر را به
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایست
کلب شخصی را به نام افتخار
گشوده ام ، خوشم در حال
این که زمین مناسب ، شماری
از جوانان علاقه مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، هم
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش —
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

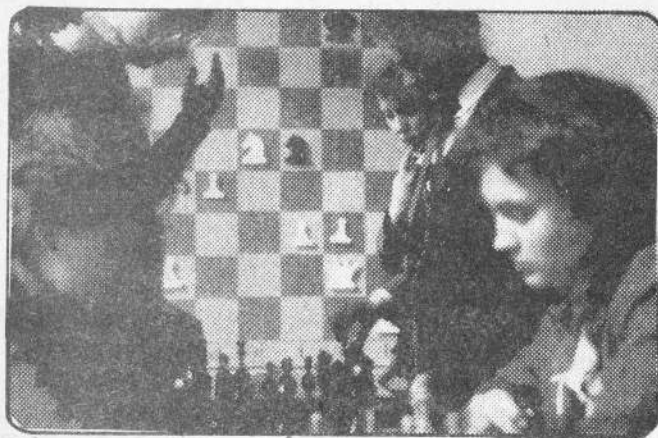
بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمیزش سران

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاد هیوین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاد هیوین) بولده مسابقات اسپار تاکیاد هیوین را سازماندهی کرده درین مسابقات انسانهای مسیحی که سبورت را ادامه میدهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های ایتلیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، هم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سبورتی به برندگان اهدا کردید اما همتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و هوگی خود را داشت، بدین ترتیب مسیحیین حضور کامل الحضور و جامه شده بودند.



مسابقات آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به ناصله ۰۰ متره سبک آزاد که در ایالات متحده امریکا ایر کردیده ل کاربونارها از اینتا لیا ناصله یاد شده رادریک دتیتمو ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانیه دخترت از امریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مدسود از جایان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مظم های اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرین باز همیانیان سان میگردن ظله حاصل نمود در این مسابقات قویترین طرین بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز مشاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به دست سویسی در ۱۲ دورها پایت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرین میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در مهر صوفیه گماش پایت مارگریتا طرین باز جوان



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کویایی درسا - بقات امریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور بیرونی چشمگیری به دست آوردند در این مسابقه ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا دور هم جمع گردیده بودند، میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد. ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کویایی لوئیس بوئیو در مسابقه خیمیز به دست آورد. این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفتند در دور دوم لیس ملاس با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه پایت.

در فرجام آرزو دام کسه به تهرنات متداوم خود زهر نظر تهرنات سرج به هردو تیم ادامه بدیم و به خاطر رشید و تحکم بهترین ورزش در هرما بتوانیم مسابقات دستار را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را - داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پیرانه و تحفه از طرف مقامات مربوط برای اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مظم اول را کایی نمایم همیشه با تفاوت نمره کم سابقه از انجم داده ام، از لحاظ وسایل سبورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من درسا - بقات دوستانه با لیس ملاسی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاگرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۳۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۳۶۵ باسکتبال بازی میکم. اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دویم هستیم. تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزارنکه با رنگرز مو اینجاست نه هر که مشوه نماید سگرتزی اند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونسی بوش

که ما مواز نظر گشته فراموش ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی در یک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسانی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده و هم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن کيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن کيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی قی
نمی شود نایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن کيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن کيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسون .

XXX

آن کيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تود انسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدل و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر این که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده
اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.
من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر این که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته
کرده اند (سلام سنگی).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست
است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک
سوار پیش شدی، اینسه کشت خود را
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،
اینه قبل را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی، اینسه مهم
بیاده تا تیرابه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا
معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!
مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا
شده، پانی خوب بهر صورت، اینسه
زنگ را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای
هما است!

شمس الیدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطلو ماتبد میل
شده است .

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این منعه
است، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایسه
حیث زور نالهست در یکی از نشریه
ها استفاده نموده اند .
باید بینیم که چه گزارش مید-
هد .

رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند ، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند ،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کآته باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی ، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد .
که ۱۴ + ۱۲ + ۱۳ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل ، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد . شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد . و سومی
که خود را تنها یافت میخواهست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گم او را چار پلاق
به زمین انداخت .
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند ، اما در چار دیواری

مقابل چار راهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
وماندنوریکه انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ اکلومتر در افتاد .

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بستر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بستر مرخص شدند .
ارسالی :
احمد ولید امانزی وردک

ریاضی عمیق

آزمایه‌های منمست
نیزنگه و فریب مذ هب و دین منمست
بی رشوعی واسطه کاری نکم
چون امر شعبه یار دیرین منمست
در هر طریقی که بهیرو باری بود با سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تیل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر چو سبب می گذرد
از پیش نظریه انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د یگر چه خسوری
بابای بهاده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسم نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این يك لب نان را خنیمه شمم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدم ست شده کسه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی ، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر کلامه تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را (ننه) میگفت، بدن مادرش را (بوو)
میگفت، خودم مادر را (مادرا) میگویم و پسر مادرش را (امه موی)
میگویم .

✘ پدر کلانم (بزن بهادر) وقت بود بدن (کاکه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (دیبگو) میباشد .

✘ پدر کلانم (فالوده) را دوست میداشت پدرم (زاله) را
دوست میداشت خودم (شیرخ) را خوش دام و پسر (آیسکرم)
را دوست میدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت (استاد قاسم) را میخرید، بدن عکس
هاي (استاد بوشنا) را میخرید خودم بستکارتهاي (هممالینی) را
می خریدم و پسر بستکارتهاي (ماپکل جکسن) را میخرید .

✘ پدر کلانم (اتن) مینداخت پدرم (چاچا) میرقصید خودم
(دانس) میکردم و پسر (برک دانس) میرقصد .

✘ پدر کلانم (داستان) مینوشت بدن (عریضه نویس) بسود
خودم (مکتوب) مینوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مینویسد .

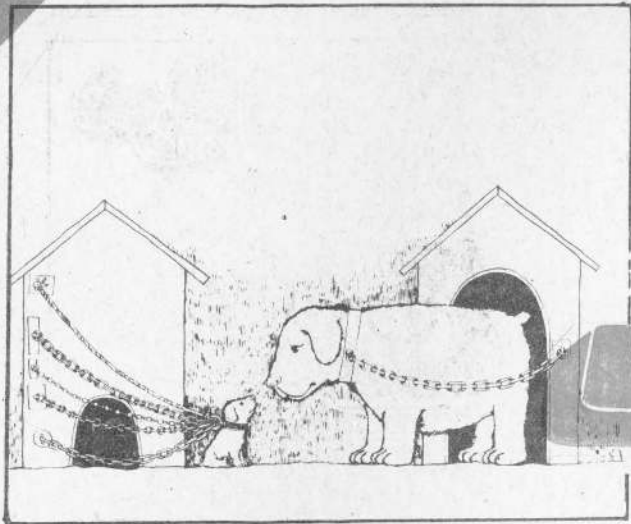
✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري کند (دم دروازه حسل) (با)
خانمش آشنا شد، بدن وقتی خواست نکاح کند (از بالای سلم
همسایه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمایم
به (سرای لیلای) با خانم توافق حاصل کردم و پسر وقتی
خواست همروسی نماید نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتبها
انتخاب کرد .

نویسنده: منیر احمد منیر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزند و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د رموسیقی به برك دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شماعه برك دانس
کیست ؟

ج : درخانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها به سزوی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه می توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید يك آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شماعه حبت يك شاگرد
مستاز آيا هراز درس به كدام
رشته دیگر مثلا ورزش و یا موسیقی
سرکار دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموشولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز ده .
 - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهغه بجې د واردي اوساډرې کتاب سر ته کېښود او د سیز له یاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېسې خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور .
 - نهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 - دوهم تنه چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو پسوري واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نېسې ورسي خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د نسی مزه داروي لکه زه .

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 - زه مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، د خپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دي . . .
 - خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب ورې مې کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې



د پارک ونه

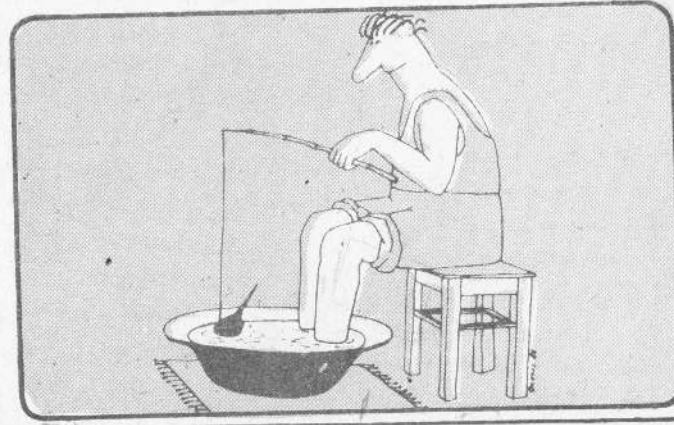
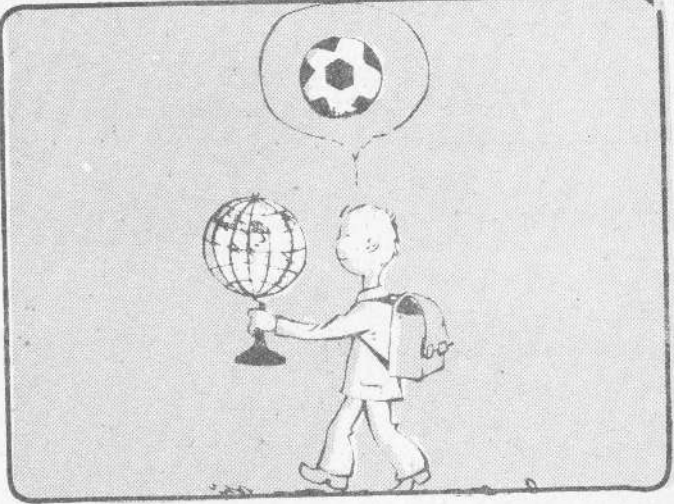
هوکی (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کوربه انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده لسه پیلولې ، خوزیا شونډو د تندي لسه لاسه پتري نیولې دي . زه لسه سپلیو ، طوفانونو ، تیگو ، تیگیو اړو ، چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان مې . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .

علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خه ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . ازانوون بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دي ساده خبرو دي سرته خلاصینز . . .
 خبریال : آشهز باشی صیب د ا خیره تاسی ته ساده برینس هرڅوک ستاسی په خیر علمسی پراخ لید نه لري . . . کسهر یانی وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ . کچ رامنځ ته کړي . د دې لسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نوبه کار ده چې په بنا ر ونسو کسی د ترخونو د لوړ پد وځخه ونیول شسې .

په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پنی او خبرې بیلې ، بیلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د پنجاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آ شهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنه ته تلسکوب کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم لعیني خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمکی پرمخ د زړوي وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکثیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خیر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر خوا دي ؟
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

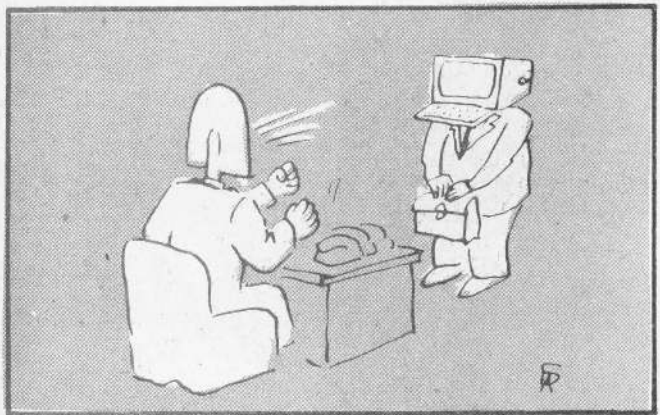
کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسی یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بوجی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نس یا هم جیره کم رسمي منفازه دار وای خرخولای مې د پکونه او کاسی چې بیسی گسې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گتس خوشس کیسی

خبري او پيري کوي

- آشنالګه دا خصوص مالکیت څه ته وایي ؟
 - خصوص مالکیت هغه دولتي موسسی دي چې له امر څخه نیولې بیا ترڅو کید اړ وړي ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او خصوص متشبت جات هه ویلی شو ؟
 - خصوص متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لسه معاش برته د خپل خصوص متشبت په وسیله د خلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړنې په نوم څه شې تر لاسه



شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبتر هرچه زودتر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سواری را

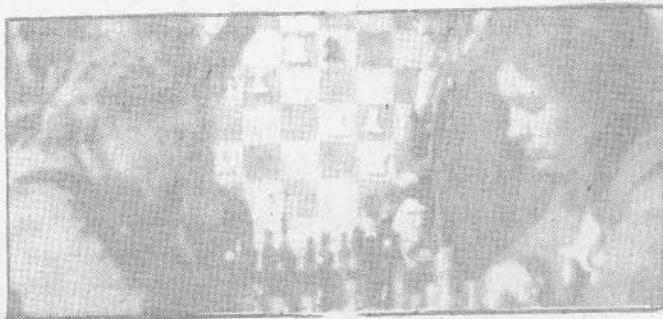
بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چی نقشه بی را به پیش ببرد، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نحوه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشید تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نمایید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



قدیمی‌ترین شهر

نایت شده است که قدیمی‌ترین شهر جهان، زریکواست، راد یو اکتیویته نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آ ۱۴ و هر ۱۰ هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرا بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شوند. بنابراین ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع‌ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع‌ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ با ۳۶۰۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایالت های رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد جدید برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرصا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تویدو اود د پیوسر وتود و په رامینخته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی پاتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وپاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورسه هستی .

د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزو هسی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خنجره یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟
 زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابجد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

فرهنگی

فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش می تازد ، گویسی سلط کسانى اند که : ((درهم را ، زد اینه اند و میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادتى به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان راه سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دل شان را ، ((در نیل چوبیسن مینوازند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و برکار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشده نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشته کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسیم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

و ماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، تاد بر کامرحتی تا هنوز ضحک نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گوی زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا - شیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امیدي داشت ، در پیشگاه واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به مسایل مادی است ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است ، مابه جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کسی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از درپچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

زیبایی

سرمانند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم . زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن داراست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرفتن نمایان میگردد . و سزای از مندان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تا شای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم . من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست بردن نباید نتیجه گرفت که رهزنی بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف میکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . چوچیه ، پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .

حس کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانیستی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید بوری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و داب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره گان را میکشند ، زمانهان دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزانده که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده گی چیز زیبا را مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تاشی را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باا - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات (Psychoses)
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رشه و حالت متو-
حس و تهوع میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تهج شدید
روحي و حركي قرار می آید شبانه
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و نهایت به محافظت جدی بود قهق
داشته و باید به زودی به شفای
رسانید شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و تمه کند
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهای وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و ارضای جزا
نمازیم ، آن رابه دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانند ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر
تر می سازد ، یک چنین در کسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشار میدانند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ بیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبوم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزیکه داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کند ،
تهدید کند و غیر را می شنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
۲- هذیانات سو ظن در

الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمنان خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نفی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۴- بیماری کورساکوف
(Korsakov) : که از
اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیمه کسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشاچی حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکارگردانهای یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار بگیرد.

اما به نظرم باید کارگردان یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسفی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌هایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و مضامین قرار میگیرد.

دقیق ترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنرمند

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردانها یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دنبال کارهای ادبی و بر اساس آن، پی میزند. ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با سیکانس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگرگونگیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختصری داستان را امیداند. و بس در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیف ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب امتیاز و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش‌هایی دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که چاره کارها هم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم‌های انگلیسی را به ما نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالی بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهایی با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بهمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر اقامت حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و سه این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شمشیر بر را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سندی تحصیلی هم ندارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیجانی گردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شویید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تر - دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است - در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند .

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید .

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید ؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، - زنده گی میبایم . دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم . ولی باین این است که عهد - در این امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند و - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی - امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست . . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند . من شنیده - لم ما وابسته گر خیلی دیوینه - با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم . این حرف ها، در ذهن از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده لم .

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از - کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن - اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است . ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد .

شنیده ام شما شاعر زون - پسند هم استید . فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و - پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام . من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم . ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا - کران آن ها .

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و - دوست داشته بودند . فکرنلم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام . من دوست داشتم و با او دوست داشتم . در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است . به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن - ندارند . شرایط عصر امروز کاملاً استثنایست . انسانها در رویا - رویی با مسایل زنده گی، به ما شنید - های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند . این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی، تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس - نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار - استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند . به همه رویداد های به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است .

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم . مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احوال میشود در حالیکه چنین نیست .

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان میآید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند . من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کای نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود . موسیقی هندی بود و خالص بود .

ولی امروز یاد بروز قابل مقایسه نیست . امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سینما اصالت کمتر دیده میشود . نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است - مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور . . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود - ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت .

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است . جی مشعل بهترین فلم منست .

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار - سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید:

از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میرزا شوروی کسرت میبندد و تکتهایش با زار ساه میشد او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها را اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیکسکی و (!) وسیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانها بی نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، با زوی

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تعداد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دیده اش را میبندد و در منزلش از من پذیرای میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و دیگران ها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلاً احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطشمانه اش میباید که اوسرا با با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم :

- (شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسر میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را میسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکردند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند پرفتنه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانست .

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میباشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چیس گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میپذیرفتند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میبیزند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو و رویایی ما با نا به شمانسیت داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخالی اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسرا ن ستار بر آگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دارم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است، بگذریم از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان - بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگ را به بیفهمی تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بیاوریم تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتب خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (اگر در فرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دارم در آهنگ های اصل مطابقت و همسانی کبیز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظری مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای فضا های نیمه راهی خوشم نیاید و نمیخواهم در این راه مشهور شوم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای معرفت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تا ملت هیچ (منی) و هیچ (تسو) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کرد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت، هر چند همین حال هم گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های بلند با مطبوعاتی دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری ام مشهور سازد اگر هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دارم و همینطور مواد پرکننده خلاقانه کسرت پار سالم را نیز دارم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم.)

- آنها کی هستند؟

- ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بدم خواهند شعله استیور است برادرانم، نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (دوست دارم و پدر و خواهرم منتقدین خوبی هستند))

سیرات

خان ته موکل چي شريف ماما به اوسغه وايي د خېرود پاره مسو بها نه لټوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کي شريف خان غزگر د مجلس سکوت يي مات کړ ، وي ويل : کمال بچيه ! مادري ويغي مهلستد دې د پاره وفويت چي په نژدې کلي اوبانديکي او هغسو لويو کلاکونکي سترگي وگرښم او بيا لږ لمړي نظرواچوم زه به په دې - نژدې بانديکي موفق نشوم . لسز شيبه چوپ باني شو ، زما خيال راغي چي خبره تمامه شوه البته همد ا جواب وو . بيا يي لعان - خبرو ته جوړ کړ اوڅ چي راولاوه چي د سين هغه غاړه په هغه لويه کلاکي چي د عطاخان کلي ورته وايي پخپله د عطاخان په کور کي مې درک کړي دي . عطا خان دري زامن او يوه لور لري ، عطاخان خپله د بوره اعتبار خاوند دي په کام کي هم اعتبار لري او زامن يي لا پورته روزلي دي . په دې خبري په اوږدو لږ د پاره د پرخوشحال شوو ، زما خپل فکر د دې بيا پيو ، کورولو ، بانديو فېل خوا حرکت نه گاوه په دې نژدې بيا پوکي ماته داسي کور معلوم نه و . د عطاخان کور دې خپلوي خپيني د پاره د پوښاسب راته ښکاره شواړه زړه کي مې د شريف خان ماما په پوهه امين ووايه او شريف خان نه مسو زيات تشکوک . خبره موفوته کړه زه افضل ووايه ياخيد و .

۱- ازه مو واخيسته چي سالم ته خبر يوسواو بيا يي بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شريف ماما کيسه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ويل مونږ پوه شوچي چوپ والي په رضا دلالت کوي . بيا يي بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بيدار ناست وو . او زما انتظار يي ويسته دوږا به يي مونږ وليد وراپاخيد ، راته وي - ويل چي کماله زمانه يدي وي سترگي خلور کړي وي . ما ورته وويل چي عالم خان کاگاد اخوڅه اسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم ، بيا د شريف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کيسه ټوله بيان کړه ، ناخابه يي سر راپورته

کړ په خنده اشوراته وي ويل چي سر اخرڅه (ما ورته د شريف ماما د - خولي جواب اود عطاخان د لسو خبره وکړه رلاص يي رااورد کړه زه يي د لاس نه ونيم ، زما لاس يي ښه زور کړ او په وچولي يي چ کړم . اوراته وي ويل چي : امين ، شاباش ، په رښتيا چي د سالم رښتني دوست او وروڼي ، کاله خپل کمال دي . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بياي دې ، مناسب بياي دې اوس نو د جرگي بند ويست او ترتيبات برابره کړه چي يوڅو نفره جرگه وټولئ و وگورئ چي څه کوي ؟

زه ياخيدم د کلي کورسپينږيو مې راټول کړل . او عالم خان ته مې پوره لاس ولس ته جرگه ما ور پر اکر ل مې عطاخان تشا لار شو . مونږ مخکي له دې چي حرکت وکړو د دې خبري د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چي داسي يوه جرگه درټلونکي ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانوسره سلا وکړه . د جرگي ترتيبات ونيول شول . په جرگي کي د خېرود پاره مشر وټاکل شو . د ټولو وظيفه معلومه شوه . چي څه وخت عالم خان کاگا وخت ټاکي چي جرگه حرکت وکړي . جرگه آماده شو عطاخان زمونږ درانه د پاره آماده گس نيولي وه او زمونږ انتظار يي ويسته . د حرکت نيټه راورسيده ، جرگي حرکت وکړ . عالم خان - جرگي ته مخ رارار او وي ويل پوفتي او گامياب راشي (د سين له پوري وتور د عطاخان کلي ته ورسيد . عطاخان بيا پونه فرش کړي ټکونه يي اچولي وو . پښتانه جرگي ته په درنه سترگه کورې اوب پورته وکړي . عطاخان خپل خپلوان را فونښي ووهغوي هم ناست وو . مونږ ورسيد و سترگي مښي وشوه . کښينا ستود چاي ، لاولوي ښه انتظام شوې و . ميلمانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگي د مشر خبرود اعلان - انتظار گاوه او ټولو ورته کتل . په دې وخت کي نواب چي د جرگي مشر و عطاخان ته وويل : عطا - خان به پوره معافي غواړم د کورم مطلب د پاره چي راغلي يوسه هغی مې پخوا تر دې خبر کړي يي ته پوه سري يسي چي غور ، لور کورکي ورسينږي نوبيا يي خلک غواړي ، څوک يي کورکي نه ساتي . مونږ راغلي يوچي ستالورد عالم خان زوي سالم ته غواړ وستنا رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگي مشر ورته غږ کړ :- چي عطاخانه څه وايي مونږ جواب غواړ وجرگي به گډه غږ کړه مونږ جواب غواړ بايد چوپ باني نشي پوخه غوږوايه ! ... ليار هم لمړي د مرځکي سين دي بايد جواب درنه واخلو . کورکي دي سلا کړي ده که نه ؟ عطاخان وويل ، چي تاسو درانده خلک يي د کام مزان يي ، ماته مو داسي سري په برخه کي پېشنهاد کړي دي چي زه يي ردولي نشم . زه څه ووايم زه به کورکي يوه لور لم ما خپلک لور چي ((ازي)) نوم يي دي عالم خان زوي سالم ته وکړه ، د جرگي د خوشحالي په رسم يوڅو زوي وکړي . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شوو . مونږ په ليارونه پوهيد و پخوانانو هرڅه ويل عالم خان ته مو (هوکه) ورو په کورکي آوازه خپره شوه . هر کورکي د دې خپلوي خوشحالي وه . په لږه موده کي د شمال واخيستل شواو د واده ترتيبات ونيول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راخوښتل شول اوب واده مراسم ونيول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوي د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلوميد . په دې چي خپيني يي ښه بياي کي شوي و .

زمانو لې جريان تر پاملرنسي لاندې وه . صد و مونږ جرگي ته راخوښت راغلي . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو ، خپله سالم وژني ، چي زما واده ته راشه ورسره قبوله يي نکړه ، د خفگان موجب هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دي اوبد پخواني سالم سره جوړه نه وه . صد و لږ تا د تونږه خاوند دي د رنگه هم توري همداسي يي زړه تور دي په لعان د پورگوتي وه خپل پېشن برابروي خو . . . چي بيا - پسته شم خود د هېڅ چي خلک ولسي خوي يي ولسي لږ پريد سري دي په کلي کورکي ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل وويل ، چي کاله صد و په دې خپلوي د پرخفه دي اولکه مارتا وچي اود سالم په پخواني اعتبار اوبه کام کي په زيات محبوبيت هم راضي نه و ، چي په کور کلي کي دي د پوره محبوبيت ولري . په همدې وروځکي د خدای کاروه د سالم بلار ناروغ شو ، پاروختيا يي زياتيدنه چابه ويل واده کي ستو - مانه شويل به ويل له نظره شو کارونه ټول د خدای په اراده تر سره کړي وي وڅ به وڅ خرابيد . د سالم د واده د وي ميا شتسي تجزي نه وي چي عالم خان سر شو . د عالم خان مري ته هم صد و راغلي دعابي ونکړه . په ولس کي خوله په خوله خبري گوزيدې اوما ته هم هرڅه رسيدل ولسي وريدل چي د صد و قهر وڅ به وڅ زياتيزي اود سالم د وستانوته هم گواښ کوي . ما يوه وڅ فضل ته وويل چي صد و تسور دي د پورې ده خو هېڅ کله (ازي) نه وه فونښي صد و خولس کاله پخوا واده کړي دي . د ابد ، رد ويل د ايه څه به فسه دي خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وويل د هغه عادت دي بد انسان دي يي سره دي په هېڅ نه شرميزي پس حيا دي ، لږه يي د اچي د دې ټولو سره سره يي علنه دي هېڅوک ورته ښه نه وايي ناسته ولاړه يي د پورختو . . . سره ده چي ته يي پيژني د صد و نورو پيژندني د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دي او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجب خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وېرې ده راته وويل خبرخونه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوزه دا
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زير هې ټنگ شو . صد ووايي
 چې د پيغمبر ازغوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواو زوي يې سالم
 پوروزي دې ؟ پرې به يې نغز دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په
 يې راته به ميراث پاتې شي ما ورته
 په تعجب وکتل او ورته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالم يې کسي
 مخي ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې دې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد ټنگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شو او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صد وپه د اجراء تونکې .
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ پورخ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرېدم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگرو ته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سپر به د انتقام په هر رنگ چې وې
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاسي

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وې او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وې . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليارکسي
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 ټنگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښته وکړه او ما -
 سپين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سپن نه
 راپورې ووت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په نري ليار د خپلو ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوې او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلي ، بانډو او کلاگانو کې تپته شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د پوځوتوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد .
 معان سره واخيستونم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کيدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولي د مخي قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر له معان مې ټينگ کړ
 حاضرېنه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کيده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو
 چې د جگړه واوروته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگو ته ونيولې . په شپه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې دننه د خويما شتون او وې ((اوزې))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ،
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاڅېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېدو چې د سالم په بې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
 خپله لور ((اوزې)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپرنسي
 شوې نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، جايد او په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پسه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پخجوته به وسپارل شي .
 حاضرېنه پياوړا وويلې چې پرمخ وول
 خبره او په فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو غوښته ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوزې)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کورن تون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار وسره
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوزې))
 سره يوپاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تورسري
 د کلي کورنور وستان د دوي د -
 مخي يې د باره راتول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوزې)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . حاضرېنه پرخبرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پوښود دغې صحنه
 په ليد لوانسکې تويولې . د سالم
 د کور د روزه ترونا معلوم وخت
 پورې وترل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر رسبری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار محتشم میباشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند .
 در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد و گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار محتشمند ، بنامش وانشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 ثانی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر ، از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند یه خواننده عزیز !
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر ی نبود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصویت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که میگانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال وسه ماه را بیشتر در بطن مادر رسبری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش بپرسم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب بارهیت ویا فرمون با برده اش -

رفتار من کرد ، بازن خود سلوک من نمود .
 اما نوشل کانت هم چیزهایس درباره عدم شناختن ابرازش کرد .
 ۱۸ مرد بلژی از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسوب یاد نکردم .
 فلسف ازانکه از وی ناچار ی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 با این وجود از صمیم قلب ترجیح من دهم صحاحه ام را با یک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم .
 در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سائرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با تی

من گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با یی ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :
 نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سر ی خوب تشوی .
 اوس نوکه چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولوسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی دفتری کوچ ته تکله وهلی وه .
 د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

صحت نمی یافتم . گرچه دکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من اورا - انسان دیگر نمی یافتم .
 همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . وقتی وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه ، دکتری ، بایست برای استراحت به سوی سوئیس می رفتیم .
 خواستم همراه شهنزاده میخواست دوباره به لیلیه آس به سوی برگردم ، روانه سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنزاد یک جا به سوی ژنو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت افتادم . چند روز به سوئیس ماندم . کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید . خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت . مادرم با اندوه واضطراب پرسید :
 - چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و باریک شده ای ؟
 مادرم حق داشت . پس از عروس مرانیده بود . فقط گاهگاهی نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد . او از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم .
 خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا آنده مشاهده کرده بودم . فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین اینها به استقبالم نشسته بودند .
 ادامه دارد

بقیه از صفحه (۲۵)
 روزی از شهنشاه پرسیدم :
 - طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟
 محمد رضا شانه هایش را بالا انداخته گفت :
 - ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))
 من افزودم :
 - داکترعبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در دربار بماند .
 در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکترعبادی طبیب حاذق فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد نهاد شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در ایران منحصبت ((رائع - س)) های خالص درین میان درخشیدند . آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آنکه حالت خونینیش پیش آمد ، شهنشاه میگفت :
 ((در سوال مذہب مانیرومند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان بگذرد))
 من بدون داکترعبادی ، زنده گئی در دربار را چند ان موافق به

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کنور را بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .
 قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ما شین پمرس اسناد و کارت دست داشته شمارا پوس میکند .

ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش .
 نماینده اش در چوک جاوه میونده تصدیرت جبران

۳۰۷ مین

بقیه از صفحه (۱۲)

- هموطنان میتوانند به ورکشاپ من - برادران ورکشاپ - واقع در روزه ، لاهوری عقب بالا حصار ، مراجعه نموده ، بایرداخت پول - پیشکی فرمایند .
 - قیمت آن .
 - هر چند آرزو داشته به قیمت بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از آنجاکه مواد ساختنی آن مثل - آهن چادر ، بخته ، شیشه و آیینه قیمت است . فعلا هر کدام آن برای نزدیک به ده هزار افغانی تمام می شود .
 - و چند انزایم فروشید ؟
 - ده هزار افغانی .
 - با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود دارد باز هم نرخ آن ارزان است .
 - به امید آنروزی که در خانه هر همشهری و هموطن میهن آفتابی ما از این دیگ ان وجود داشته باشد با اختر بزرگوار کشور خدا حافظی کردم .

طبیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول از دست میدهد ، حوادث و جری پانایات را در حافظه تثبیت کند و در نتیجه شخص این خلای حافظ را با جعل و از خود سازی جریانات و افسانه ها بر میگرد که به نام (Cofubulation) افسانه سازی یاد میگردد . یک سلسله علام جسمی و بعضی نیز با این بیماری یکجایی باشد .
 - Alcoholic dementia
 از اثر الکولیزم مزمن در بعضی واقعات یک اختلال پیشرونده در وظائف عالی دماغی شخص به وجود می آید ، وظایف عالی دماغی در تمام جهات به تناقص و تنزل دچار میگردد که علام آنها شکل ضعف و تناقص در حافظه ، تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات حالت مزاجی و احساسات ، عدم توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی در تنظیم مناسبات و روابط با دیگران تظاهر میکند .

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجه می‌گردد را به روی ماگشود بود، در حالیکه اشک هایش را بایست آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجه رفتی مریم خوابیده، هر قدر نگاه کنی در آنم بیدار نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خانم مرضی است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می‌آیم، بجه شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می‌آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می‌رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر می‌خاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می‌نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلجم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکردم فکر میکنم ضعف کرده باشد، در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده است هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - برخواست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می‌لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی‌گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده، لم دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سپید ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوك قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشید بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنید: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرختم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش غلطی زده یا خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرین و لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیواری را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری های مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت خود متکی می‌شود جزایم بیند و مورد امانت و تحقیق عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می‌حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می‌آورند، قلم خیالی می‌که در مغز کودکانه خطور کرده، می‌تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود بافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می‌آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک هفته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهنگران یونیورسیتی بستین نورد امریکادعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ می‌گویند)) پس هر دو جنبه نفس را در وقتگوستان امکان دارد. لحظه بی صادق باشییم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می‌استیم، چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می‌سازد

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را دفعش بکند انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچیدند آمدند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آبشاری از طلا تا شانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورنا لیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم می گذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود بیکان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا خنقل برقی و جویس بدون آن که کو چکترین مصرفی شده باشد و بسا بدون آن که دود و سیاهی دیگدان بزند و رائیت کند، مواد بخته همی شود. پلی خواننده عزیز: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه با روغن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مینگردد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آتش بود بیگه را بگذاریم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازیم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده عزیز، گراند رسباون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتاب) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور فرشته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشهری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نراد معرفی فروش و استفاده هموطنان قرار نمیگیرد؟ - برادر، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. - علاقتان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

مردنی سواله...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را درست زنده آنی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم نزد پدرم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره بی پروگرامی بهمی داشتیم
از کیمه بری و دزدی و میشلوش
و قمار و ... اما تقدیر آنقدر بدین
ماه مراسم بود در آن سوی
دو یارها ، در جاده های آزادی
دادند و درست در راه پلجم بود
که محکمه ملنی ، برای پانزده سال
زندانی را محکمه و اعلان کرد .
شما زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخبر با آن جنایتی !
تصفا ۳۸۰۰۰ انفانی رسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقولانم من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را -
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخش
ونمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخش من
نمیتوانم چنگهای قاضی را بخش
که هرگز انانی را که مرا به ضایقت
غدارانه زنده می دزدند دور
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخشم که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دوراصل است ،
نمیتوانم بخشیم همه مجازات کننده -
توانم را که تا حال نخواسته اند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... این
بار پس از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در رسیدند .

هرای وازان جابه شهر مند ها ز
لبا حوسریازی پوشانند و دوسا
اول سرایم را سوری نکردم بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهریکه در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرایم ، شهریکه جاده های پیش
را کتر از دیوارها و میله های زندانش
نیده بودم ...
این بار چند ماهی راهی حیت سرساز
فراری به زنده می برماجرادامه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
منکه جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفانی را دزدیدم
بودم و دستگیرم کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
بهمی از دوسالش را سپری نکردم ،
پس شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
نخبر ده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
نخبر جنایت نکردم ،
منتھی جلدی بهمی به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنجسال حبس و دیگر از افزود .
فکر میکنم من باشنیدن ماجرای -
آخرین باز زندانی شدنش ، بسنده
میکنم ... او دست به جیب و او -
سکت گرانها پیش برده ، قوطی
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفته) برای تعارف
میکنم ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که ؟
کسی به زندان نزدیکت می
آید یا خیر ؟
میگوید :
خده ، هیچکس !
مهارفت را کی میزدند ؟
دوستان و یاران زندانم !
سهیم هر چند درباره زندگیمش
بی پرواست ، اما روانش تند ارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
آرام و بی معناست و چشمهای پیش
قصه گوی نشانه تیراک است ، یکبار
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت و نگاه مانکنجگاری نگاههای
مارا افزونتر میسازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در مییابد که چی مهرسم ،
میگوید :
سینج بار ، پلی پنج بارشجا
خود کنی را در خود یافت ، بساری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را برهنم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی باهام را در یارکف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده مییابم ؟
از تصمیم ؟
من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام
میخواهند مرا امانت فردا نگه دارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه میزند و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جزای بودن ، برای سرور و
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و امانت رشتگر های -
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در باری این دیوارها ستمش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا ستمش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در استدلایهای خود
حق نمیدهم منکره اش را پنج تلقی
کم ، او در بیان دیوارها و آشناسا
(بعد از آن) خود را (داد) افاده
میکنم (داد) او همین است که
تا حال زیسته و بعد از خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
نیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (جوچه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند .
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود .
اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها پاینده و وشاید هم
حساب نکند .
(جوچه) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود ش در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
است ؟
تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...
پس چرا ؟
میخواهی بهر سی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
بلجری انتظار آزادی را میبینم ؟
راستش در لغره همیشه می از تعقیب
شدن در ادان ، آن قدر که تشویق
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میبکس
و تلاطم درونش را از لوز لبهایش
در میباید ، رسمهای سرگردانی
یک روان انسانی میمانند که تقدیر
شان اندوه نمایی را با او قهر
کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند
بسمعاد ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکبکس .
زخمهای یاها و کفهای دود دست
سرور جوچه ، به باره های رسمهای
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیست و -
بپوسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله په -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو
 هغه هم د کوچو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولو خلکو نه هم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه په امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسایانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان م . وخت ناوخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رزي اید دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .
 امله چی کم وخت دغه بیبرسي
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو یا منج باندې دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . یونیم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او یاس هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، سو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره م ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پېر از راته خرگند شواو هغه
 دا چی یوتن می په تیرگی باندې
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله په -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو
 هغه هم د کوچو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل په مسای
 پس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولو خلکو نه هم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه په امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 په راته گوته په غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسایانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان م . وخت ناوخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رزي اید دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي م .
 امله چی کم وخت دغه بیبرسي
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو یا منج باندې دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . یونیم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او یاس هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، سو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره م . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره م ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پېر از راته خرگند شواو هغه
 دا چی یوتن می په تیرگی باندې
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرفش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد

داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بود و د زینر نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگه از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس په
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 زې زويي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې
 د روزه د دوي پوځ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورسې -
 دغه انگرېسي سپېروري د سالم
 خالصي لځاي په اكبرخان ډك شو
 خود صد اريمان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میبود . . . اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړو پایسه
 د سنگر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس

در حالیکه از او سپاسگزاری میکنم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جهم رسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د . . .
 برابرم میبایستد و میگوید .
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بتلو همتان
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سوی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت پورا همتان را که استاد
 هوشم است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت چپم را که رسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست . . . با
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .
 آفتاب تنور ، عبودیت شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد کراچی طعام چاشت -
 است مثل های چمک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان دین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بپای وازان
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمدهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :

- این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از دست از نوشتن این کلمه کهرلی
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .

من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی . . . او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم توکام برود ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بیم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کیله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسمانی فعل نه بخوایه نه هنی عمل کی موجود وي نوله همدې کیله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل دې دي ده د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼی کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذ هب د ځان ته غوره کړي او د فطرت پردي په نیا پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د بړی شړ وخته د یو قبایله ورسره وکړي ځکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي د یو خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و پایداری بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و لژ سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پایسن مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.
آ جی کارهای روی دست دارید؟
- والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می‌رکاه با اندک کسی بستنده می‌کیم، همچنان نگاه می‌کنم لوحه مینویسم، پوسترو و سکارها نیز تهیه می‌کنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود، کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می‌بردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - می‌انگشتم، احساس عجیبی پیدا می‌کردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره، سر را مجدوب خویش می‌کرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می‌کنی؟
- والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را می‌فهمم، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد) واگر نبوده اند هم حالا بسا دکاندارانند و بابه کارهای پرورد آمد دیگر پرداختم اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره پرسش سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می‌کنم، و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی نگاه خود، موجبات پیدا می‌دهد هت های تازه بی راه، فراهم می‌آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می‌ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گلای، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می‌آوردند تحول و انقلاب در دست آوردن دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلای را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورتی وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه را اندر کان مکتف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میروم :
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میبینیم .
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سینه از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدي برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشمه زنده انی شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانهی و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به کودکان و نوجوانان شویم . در روی و در نداد زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوزی سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نمود / از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سووس حاملشان سووس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را - اینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه ادارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گرداند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نون - سیقی . در نعت بد و نون موسیقی مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیه بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .
* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .
* از کدام شاعر را بیشتر میخوانید ؟
- از سنایی را .
* برای خواننده گان ، - دلچسپ خواهد بود که درباره خانقاه های شهر آگاه شوید .

- خانقاه در شهر قند یمنی کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگرها و نعت خوان ها گرد می آیند و ن نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارند :
- قادیه ، نقشبند ، به سهروردیه و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آگانه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هندسی میباشند که شب های جمعه برگزار میشود و میشود در آن استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟
- حدود ده کست .
* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟
- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .
* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
- تاکنون نی .
* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
- بلی ، همینطور است .
* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر گونه است ؟
- طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

کپنه لاسی خلو

کوجنیان له کوجنیوالی عا د
اخلی چی لاسی ویشی ووهی ، اوسه
موسی توگه تول وگری نیس لاسی -
آراچوی ، اوخینی وخت به موسی
: وونسی کی لیدلی وی چی نمیلی
اگردان کپنه لاسی د نیس لاسی سر
بهای کاروی ، ولی دوی کپنه دی
به خود لایلو ، لومری امکان لری
صادف وی ، د مثال به دول کیدایی
سی یو ماشی د نیس لاسی برهای

به کپنه باندي حره تایی لری او
تقلید لری وی ، دریم صحنه ده د
به گزار گزار بی عادت لری وی ،
هغه د بدن جور نیست داسی وی
دوهم کیدای شی چی یلار اوور
چی له کپنه خشه د نیس لاسی
بی کپنه لاسی وی ، اوله هغویسی
اندازه کارواخلی .

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .
کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد ام درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید)
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی طرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .
افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .
ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علم را دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد . علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .
لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شوند ، سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مطلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طولیکه قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دالان و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پیراشی ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بد -

ین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معتر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده

سال عمر من در راه آموختن اینک چگونه مانند یک آدم پیر زنده می

کتم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسا

زوال فزونی همراه است ، بعد در ایامی که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بومی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری

می رود با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد

و به تدریج در استان جدیدی

می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران

جوانی اش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو وزود -

رنج مهمل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوچکترین چیزی و هظ

و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان

سالخورده تا چه حد ضرورت

حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بگذرد

و وضع را از نگاه فلسفی در نظر

داشته باشد ، از بزرگ جلوه

دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته گت:

ورزشکاران باید در کلبه ویا گروسی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلبه شان باشد، و بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلبه تنظیم هستند اما کلبه های دیگر آنان را در بدلیسول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: تیشیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه اخذ شده، عمل کند، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فنی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان میرساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سفت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی واقعی را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزل)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود، همینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد، نقصان نوز، نوتوتیج، بیگاری می و تبلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدایی نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتھای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتم، به مشاهده رسیده است که کاردماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اش را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می بخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهی صحتمند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن.)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی باید حتی در خواب هم ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبارتست از مصروفیت سالم و خوش آید، علاقتدی، دلگیری و همدردی در مورد دلگیران بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سال خوردگان نیستند که مشتاقانه از تمایلات بی جهت و اضطرابات پیرا بله ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان ضروری مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خشن میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر

میکم: مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین بلخی ستم بکنید، به ذوق شما آفرین میگویم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

از جمله ستون: محمد عثمان (امین زاده) از نگاه های انتباهیت تشکر: موفق باشید.

عابده جان از شنیدن نام هیتلر تریب بود ضعف کم، ولسی با خواندن نگاه های کیدی، کسی به حال آمدیم - نگاه های را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم او قول داد که میچاپد. (۱) عابده باشید.

نوروزان، شاکر در صف پنجم (ب) نسوان گذر گاه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاه های بسیار تکراری تان بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشید.

لهب انارم، فارغ التحصیل: موفق دوازدهم لیس: یک از مطالب ارسالی تانرا دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز زنده و محبوب صاحب موسی ترتیب دهد - تروتازه باشید.

نفسه (هیلو) حیدری: از صف ۱۲ لیس آینه ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش را به جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است، حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوری مکتب پادشاهی است - موفق با.

محمد وزیر (محبوب) محصل: سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان - نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه ایش میرویم تا بجوابد - محبوب باغی: عبد الزواق حسین یار از تخنیک ساختن: (نزدیک بین) با (تسرح و ملهارد و پنجه ملهون سال است - مساحت زمین پنجه و ده و جلوگیری از (حسد و خل) هر سه ملهون کیلو متر مساحت خشکسده زمین ۱۴۵ و مساحت آب حار (قابل چاپ) در جدول درج آن (۲۶۵) ملهون کیلو متر مربع کرد - این که چن وقت چاپ میشود - (نزدیک بین) میداند به مسوول مجله ونه مسوول چاپ - صبور باشید.

زهتاب احمدی و دوستان: شفیقه (موجو) فارغ التحصیل لیس عالی نسوان انتشار: از این که هلاک گرفتید در معرفی باور کنید (نزدیک بین) به مجرد

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

محمد حنیف (آرزو) از لیس دشت برچی: طرح ادبی تان نام خدا (مثنوی هفت من کافذ) بود که انشا الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کافذ کم مصرف شود وهم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست (نزدیک بین) هم آرزو مند است که واهلیک های گرم گن مارا ببینید تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جسور باشید.

سمیرا آرزو بفتلی از صف دهم لیس مرم: سروده های تان به دفتر رسید (راز ارباشی) توصیه میکند که هنوز وقت کافی برای اشک مسریزه، چهار برابری قلمش بوت کوری بلند میخواند سه برابر زیاده اش ناز میفروشد چهار برابر آنچه که هست، ستنش را کوچکتر میگوید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میگرد (۰۰۰) جور باشید - بهترین همکار ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنیم - رسیده است: ارسالی تان که به دفتر مجله شکفا باشید - نامت همیشه هر که بگیرد، وصال من یاد ته همیشه شاخه سبز خیال من این آخرین کلام ترا در کعبه بود از من در فریب ها - گاه بود از دختر سهیمه پوشش نور کردن، اگر آسپاهم است - تکرار میکنم... تکرار میکنم نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیخمش ششانی از صف هشتم پروژه تاینی: از گزارش شما قریب بود (راز ارباشی) شاخ بکنده خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکنده، قسمش از گزارش طبعی: بلن او مدت ۱۴ سال بچسه گله شما روی مرد و چشم ضعیف (راز ارباشی) ولسی سروده های تان را (چون بسیار مخصوص وی بوده بود) (راز - داریاشی) نشر نکرد - و رازش را نگذاشت - موفق باشید - محمد آصف (ناطن) فارغ - التحصیل تخنیک مزار شریف: (نزدیک بین) با همان چشمان نزدیک بینش کور شود اگر توانسته باشد تخلص شما را بخواند به هر حال توجه کنید به سروده لطفاً صفحه برگردانید

دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

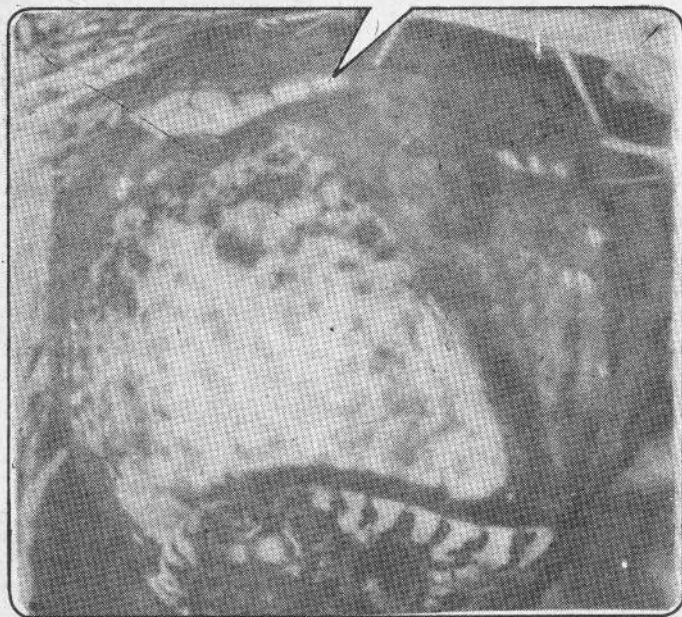
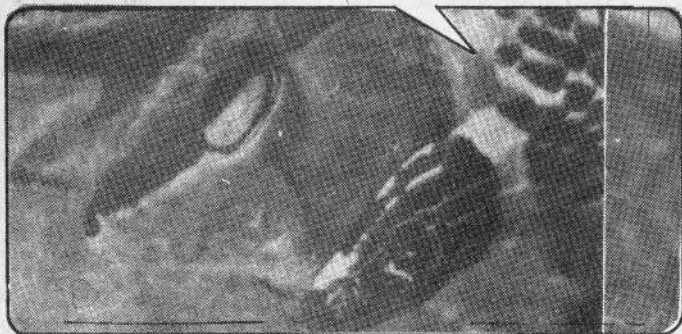
ماران یوازی خاړویدي، چی خوراګګ غذا یی رژیم لري . د امریکا علمی مجله ((سمیت لوینا)) لیکي ، چی ماران پیرجی دی معانګر ی خواره خوري . د خاص خور لو په لحاظ خورنګه ماران شته . لومړی هغه ماران چی یوازی ګوک خوري . د معنی مارانو د پاره بڼه خواره لرمان دي او داس ماران هم شته چی تیر چوڼګبڼه خواره نه شی پیسدا کولای . سرپوه پردی الوتونکی خور وینکی اوکب خور وینکی ماران هم شته دي . د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصی ی اود امکان ورکوي چی خواره به خوله کسی ولغړوي اوګاهی وخت د وحشی خاړو په اندازه خوله خلاصو لای شی . که د مارانوبه خوله کی معانګر ی عضلی نه وای چیسی د تنفس امکان ی ساده کړی نه و د ماران به هر وړود خوراک په وخت کی په قطعی ډول مړه کیدای . د عضلی امکان ورکوي خو ښکار شوي خاړوي هر خور چی غټ وي به خوله کړی .

بووا واناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شی ، داسی غټ خاړوي لکه : وحشی خورګان به خوند سره خوري . داسی بیټی هم لیدل شوي دي چی د جنوی امریکا پر اګه د دي مارانو ښکار شوي دي . طبیعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړ لوکی معانګر ی استعداد هم ورکړی دي . یو عجیبو مارانو شخه هغه ماردی چی یوازی اوز د زس سوسما ري خوري . سوسما ري هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدلی دی ، بعد ی خاطر د شی له خواد ښاخ په سرکی اویا حتی پریاښودنی وید پوی اود پیرجی اهتزاز په احساس کولو سره فورسی . خو بیاهم ماران تزدوي چالاک ښکاري . د سوسما ري لید لو سره ماران قلی په موازی یا علیحد ه

ښاخ کی وره کی کڼی اود ورسره د قیق وي ، چی ښکارګید ونکی خاړوي هیچ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي .

د ماریوله برخه زهری اسرار د دي زهر تی پورلري . پوهغه چیسی عصبی سیستم فلج کوي ، بل ډول زهر وینه خټه کوي ، سره یاسپین کرویات د منعه وړی اود ریم ډول هغه زهر دی چی ښکار شوي خاړوي په هغه باندی تجزیه کیدی د اوبوه مارانوکی یو ډول مار خورا تیز زهر لري چی یوګرام یی کولای شی د منعه سووتوزوند پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکی لید

منعه وړی . داسی زهر هوجه کسی په افعی مارانوکی هم لیدل شوي دي . خود مارانوزهر پرتولوزوندی موجود اتو باندی اغیزه نه کوي . ایسوی ، یو ډول موجود دی چی د معنی مارانوسره یوحای اوسنی اود مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دی . تجربی ښولی چیسی د انسان د پاره د زهر و پاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیاتوب سر د وي اغیزه نه ده کړی . خودا موجودات د کیرا مارانوبه زهر و مری زیاتره خلک د ویری په خاطر ماران نه خونوي . خوموز تل د وي ښکارګیدای نشو .



د هامبورګ د سیما نود کلوپ -
 خخه رود زنبورګ ، چی اصلا ډوډی پخونکی دی ، د دی د نډی ترڅنګه د اتلی کلنی راهیسی په سیاحت هم بوخت دی . په خپل د پوښ کتنه سفر کی نزدی ملیسون کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسی ګر محمدلی دی . هرکال ښیرګه پوچه هادی او خطرناک معای ته سفر کوي د اسفرکله براون باندی په وچه کی اوکله هم په جاله کسی د اوبو کی وی د ښیرګه یوه غبر سر مادی کتنه یوه ورځ د نهمیل په ساحل کی پیښه شوه . کله چی د نهمیل نامتو خارماهی یی لاس ته ورفلی وړودو هستوګنسی خواتا روان وو ، چی د وحشی خورک سره مخامخ شو . ښیرګه بیله محند ه د لمان سره نکر وکړ ، چی په کب نیونکی چلګ خولمان نه شم سا - تلی او د سپساری د پیری خخه هم نشم کولای لمبو وکړم . نو سلاسی به لوشوکی پروتم په لیدو می برلمان لوشی ویاشلی . خورکی چی رانزدی شو ، پسله پیرمیزه موشولوخخه رانه لیری شو .

ښیرګه وایی : ماد امانون به محنگلوی د اناګوند امارولیدی ، د دي په باب به قصاوونګلوسی په ډیګر یی رحمی یادونه کوي . یو وار په وچه پس ګر محمد م خوبیدامی نکره . تصمم می ونیود یولوی ښاخ په سرکی وید شم . په کخور کی ولویدم . اود ډاډ کیږی د پساره می کخور ه له دوخوا ووه بستیر پوري وتر له او پور مخی پروتم . کله چی وپش شوم ، لاندی برخه می یی حسه غوندي وه . فکر می وکړ چیسی ښایی د تر ولویه سبب دی ، هخه می وکړه رسی خه اندازه ازاده کړم . چی لاس او گوشت می دیسو خپشت اوسور شی ، ومونشی بر ما باندی اناګوند ارا پچل شو ی وو . طبیعاً چی مارنشوای کولای ، چی د ښاخ سره می یوحای به خوله کړی . په دی د لیل لپارته انتظار یوست ، چی ښکار ولار شی اود ی برید پکړی . خود نیکمرغه لمر وراټی ښکاره شوي اود ی ښایو په کوم بل خوند ورنکارسی رهسو شو .

ښیرګه وایی : داسیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی ، حوصله او آرام فکر واری .

اولین‌ها



- تریکولی ، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول فروری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید .
- یوری گاغارین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود .
- گاغارین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد .
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ امریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین امریکا کوتاه سازد .
- جوزف بروز تیتو : اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید .
- انقلاب اکتوبر : اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت .
- جنگ جهانی اول : اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ شتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت . این جنگ میان کشورهای متحد : آلمان ، اطریش ، هنگری ، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق : روسیہ ، فرانسه ، انگلستان ، ایتالیا ، امریکا ، جاپان ، رومانی ، سرستان ، بلژیک ، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت . در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول ، مجروح و معیوب گردید .
- اولین بم اتمی : اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی امریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید .

خواجہ توفیق الحکم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد . برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم .

نثر

نثر ها روزگ نا موعی درد نیست
نثر ها انااله بوفیاد سود نیست
نثر ها آستین ساز حزن نیست
نثر ها آستین خالمونز مرد نیست
نثر ها آستین زخم زود نیست
نثر ها آستین در تن زود نیست
نثر ها آستین در دست زود نیست

شعر

رنگ زود از گل انتظار صباد
باغ سپیدند دست خار صباد
هیچ زخم زتیر چشم صباد
هیچ شام زبوی خار صباد
نهر و نناق سیر ناله صباد
بای تو تو درین دیار صباد
توتتم آخر است و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صباد
ببخودم در خیال روی کسی
خو تو خیالیت اختیار صباد
نه هم ازنده شعر در وریا د
شعر زیبا از ان فرار صباد

در آیین عشق

یاد می مرانہ تلخ می مرغ از تو در مسر است
رضی مرانہ مسخره غم از تو در بر است
از ما به یاد میار نسود در آفسرین وقت
بندید به هم بدین دل و دامن شکر است
(توفیق) زین دل به نغمه داری نیز ازین
زمانی شکسته به شعر تو آندار است

خواجہ توفیق الحکم بزند
تبل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوند ازنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیرموس)) یعنی جگه اولری نیور کړی .

لومړی هرد ((کویس)) د روم ((کرون)) اول روم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پایتختیت مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمیرمیدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر پوی ورن پنخه ته ، مساحت بیس پنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول پوی قامدی اول دوالی بی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری ، پوی لیر اول بی بی سکه د هلیزونه اوکوتی اول بیلابیل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د پوع نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نده اشته
اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
خواست آن را تصوراتمانه بیس
بمبارزه اثر نقاشی شده ، خانم
کولیدج در قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار می رود . در زمان او کنگرس
امریکا بود چه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . در یک دهه
بعده ، منزل سم به قصر افزوده
شد ، و مال سمیت فری امتداد
یافته و در آن دفاتر جابه جا
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
ان نیز لغو شد . در زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاری ترومین (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
دست گرفت . ترومین تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . در اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیانگر بازتاب دهندند
نظم تغییرات بزرگ که در قصر
ازابتک صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری -
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تعداد اشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هایس (Hayes)
میزکار قیمتی بی راتخه داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ای
ارتور (Chester Arthur)
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی
آورد . در همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
و سمبول دولتی امریکا سته زمین
است و در اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پر از جاهای دیدنی
قصر است آباد شد .
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
با خانوادگی اش به قصر سفید
می آمد . بازم زمان تغییرات
مرومید . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
اتاقی بی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلیام تافت)

William Tatt
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبعیه بود
در اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو را خانم تافت همین
ملاقاتش در جاهان پسند کرد
و حکومت جاپان به مثابه تحفه
چندین هزار نهال آلبالوی
جاپان را به واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow (وودرو ویلسون)
که در زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شد ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا در سال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر درگرفته .
ایالات متحده درین زمان
دست به گریبان در جنگ با
بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
قوای بریتانیایی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
مایسون از واشنگتن بمیرون
رفت . رئیس جمهور بمیرون
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
جمهوریش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزین شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت
فقط ۱۰ کنگرس امریکا صیقل
فوق العاده بی رابه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
را به منظور تهیه وسایل مویل و
فرنیچر ذخیره تجهیزات اختصاص
داد . این مویل ها دربار بیس
به قیمت گزاف خریداری شد ،
در همین زمان مجسمه های
مرمی از کیستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تعداد خانوادگی های روسای
جمهور بودند که هر یک به نوبه
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابیش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید ز تو دل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما را روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلم آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کس
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تارکی ماند و گان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می
ای دای نخوت و ناموس می
ای تو افلاطون و جالینوس می
شعر مولانا با طایفه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خواندن آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و صحتی تعصب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میمالد که توفیق
پس جو:

جهد بی توفیق جان نكند ن بود
ز ازنی كم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میدهد و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که کره خوردند
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بد بیرومضاست و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قهقه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بس
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای دود لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد دیگران میجوید
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بدی بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردند و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میورد و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرو مرا بر سر منبری کرد
 و اسم را (علی جمشوری) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گری به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشوری) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشوری)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهولت صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لایحه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخواه
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایسد،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینه
 اشعار خوش از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیسا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نهی باشد.
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پیری بخوای و پیری
 نخواهی این دوره پیری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شمن جمله کرده ایسد. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمری برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزن :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدیه در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فقر مادر انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز آفتاب های برونور
 و رنگش تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفتاب بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دگر همان را قراشوش
 کرده اید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لایحه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود
 بشود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیسه از آن من باش و یگرای من
 جا سفر من زبیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 نگاه (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرخ زاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز ! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهیم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرم :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چری از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی که من هم کامرانی
 داشتم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض می آید
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید و هم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در عمر
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز دار باشی) را تاب داد
 تا دیکر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود و هم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستی دگر نگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بو هندی فارسی :
 دوست عزیز ! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز دار باشی) شما
 توصیه میکنم که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسیده . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز دار باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصر الدین) نگاه تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقد .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکو هستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك گفتم
درنگتن ، يك سكوتم در نهاد
يك نياته در دنيا ، يك خشم
در صميمه ، يك معتادم در شكستن
نه! ، من يك صداقت ام هستم
كه صراحت فولادي دامن . من يك
خوشبختي در سپاهي ام و يك
بروف سبز در زمستان ، كه روپوش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود .

من در عشق زناه نميخواهم و در
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي
سپاه دامن كه آنرا در ناسه
سپه دي نگه داشته و هنوز كه
سالها گذشته اند ، زنده گي من
به انداز همان نامه است كه
از فرستادن به كسي دلم بملرزد .
شاید من ميخك سپاه تو باشم
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي
تو از من برسيدي ؟
.. قادر به ترك همد پگر خواهم
بود ؟

نه!

چرا كه اين نه . تو يي زنده
من . اين ما . ما . ما . ما . ي
ما ، فراتر از من و تو پست اين ما خود
عشق است ، فراتر از خاطره ها
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز
با چنين نفرين نمي شناختن
تو همان ماهي كوچك طلايي خود
بهايم هستي كه سكوت را تفسير
مستزاني و خوابهايم را تعبیر
من در تو بودم ، شما سر -
گردانم .

تو از من برسيدي :

چرا . عشق در خود عشق
نست ؟

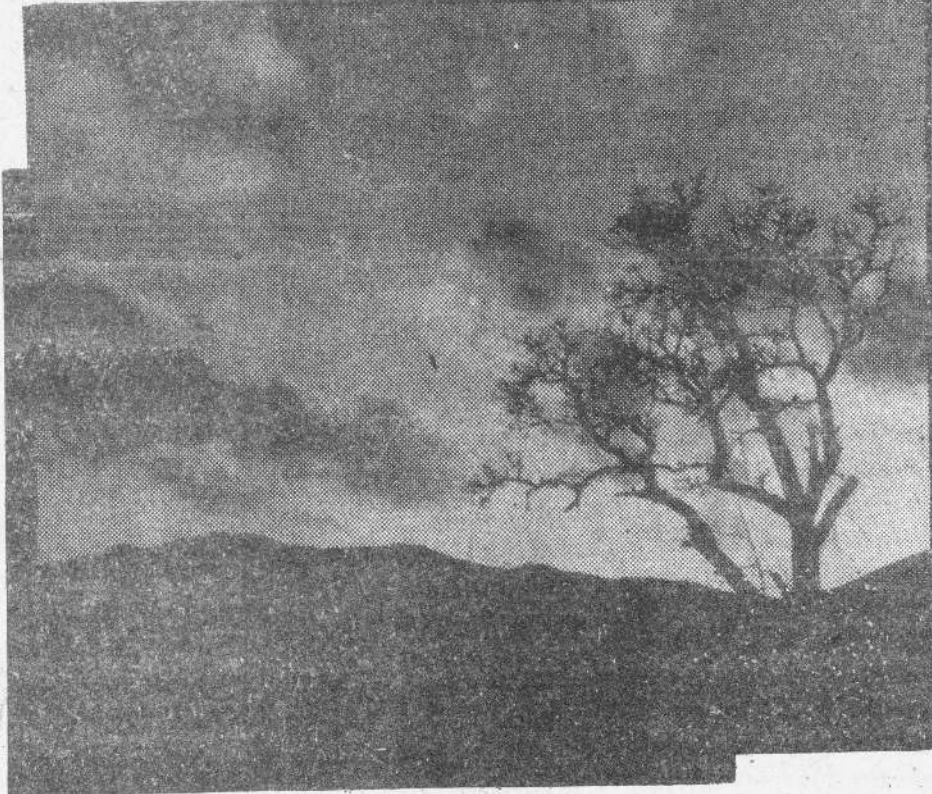
چرا كه درسي باقي احسان
و حسادت حساسي بودن ، آرامش
از پروانه يي هستي كه براي زندگي
كردن چيزهاي نجا يي داري تا
براي سوختن .

عشق براي تو چیست؟

يك تقاضا ؟

يك نياته ؟

ايا تو چقدر براي زنده گي
كردن رنگ و وحشانه صراحت
ديوانه يي داري كه براي ترك



صدا داده ام .
تو کیستی ؟
تو يك صراحتي كه در كنگي كسي
تو نجا يي كه در وسعت چشما
پست موري . شايه تو يك در دي
كه سخت دليذي پري و در زمان از تو
آرامش نيسته آرامش بود نست
در جان درد آيادي استه من
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي
تا اداي يك آمدن باشي . اما
وقتي از نبودن و نياندن با من
حرف ميزي ، چقدر يي صداقتي
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس
آنرا پنهان كسي .
عشق در تو يك عمارت نيست كه
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه
رفتن داشته باشد . شايه ، عشق
يك نرسيدن خوشبخت استه يك
با يمز جاودان . يك ميخكي كه
هنوز سپاه نشده ، يك صراحت
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده
اما تو هم مثل من در آيي شدن
با سپاه بودن آن به تو ديده نشسته
يي .

شش نيكي . من عشق را در
جاودانگي آن دوست دامن عشق
يك نياته است كه جستجو من
خوشبختي و بافتن نجا يي است
من برسيدم . تو وقتي گلي را ميكني
با او چه ميكني ؟
براي بافتن با سخ ، ناراحت
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟
ميخواهم بزرگه نشود . گفتم ؟
من گلي هستم كه مرا كنده يي .
و سپس در ناراحت ، ارم نشد .
شايه ميخواستم ، چيزي بنويسم
براي او نوشتم .
تو خود خاطره يي هستي ، در
امت ادا يك نگاه ، تو بالاتر از بند او
عشقي كه عاشق بودن را در عشق
داري ، محقق چقدر درد بگشود
تا بگو برسد .
من ترا در خود مي پام مثل يك
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد
نا بسته و نا گسسته هبانه هايم را
اين صدا آنرا گرفته استه من
خوابهايم را كه آبهاي داشته
جان خسته ام هستم . به اين

آشنايي ما از كوچه خوشبخت
ايهام ميگد شت من رنگ نرلا دي
اين تقاضا را ميديدم . اما در
آبي ما سپاه بودنش به ترديد
بودم . او برام از ميخك هاي
خود ميگفت . از كل ميخك را در
ست داشت و هميشه باغ
داشت . او از درد نگفتي هس
فهاد ميگرد من از نياته
خوابهايم حكايه داشتم . شايه آن
نياته ماهي طلايي كوچكي بود
كه من فقط در رهاها او را داشتم
من برسيدم ؟
تو ميخك سپاه داري ؟
او خابوش ماند . نهاد ام چرا
برسيدم . من براي از تصريف
عشق گفتم : عشق مثل شعري است
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري
ميشوي ، اما براي خواننده شعري
هيچ وقت اولين شعري ، آخرين شعري
نخواهد بود . اما از اين باور ابرام
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی پندار و آیی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی گسی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نمیتوانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهایم شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهایم توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و غرور رفتن در آب هستی که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مو - جهاستی پیش تو چقدر رجاء و انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته ای : " هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک پنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -

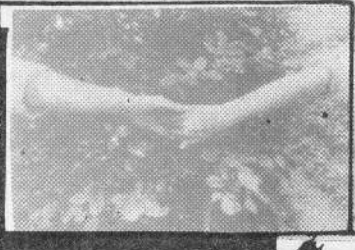
استان کوتاه



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شوار است ؟ این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آیی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اند برای قاهم يك حقیقت . راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم : " تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نپوسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ای . چرا که " رسوایی شعامت است " کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت می کردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های



شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را ببینم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : مویس از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپزارشدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو می کردم ان سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند : ((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاریک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه باخوبه خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی من شنیدم ؟ چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

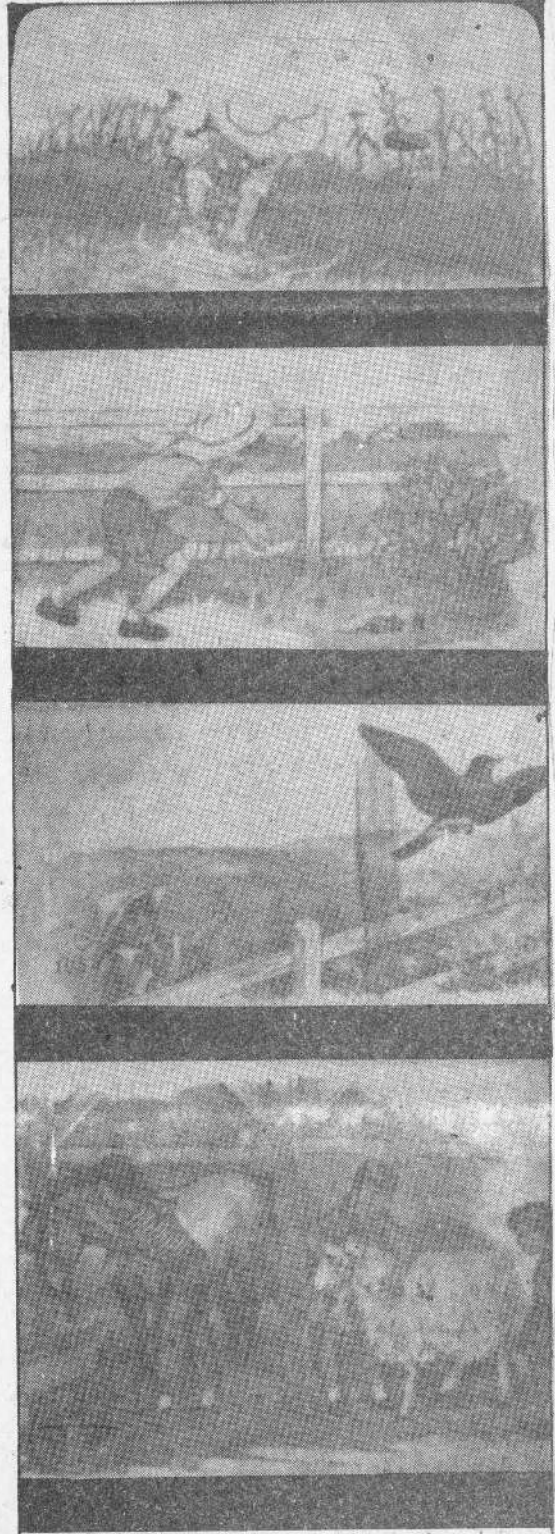
سپا و ورسا

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا
 دشنام داده گفتم: ((چرا
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی
 مرا بیست دوستانم شرماند ی))
 من رفتم و در خانه گریه کردم،
 هیچکس با من گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد نه بدن نه
 مادر و نه برادر - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده برادرم حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکنم من رفتم و با خواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تو از زده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقتی
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ناگهان گیلان
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم یک روز بدین گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعتا دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدین خورد و آنرا شکستند
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در
 بدین مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه و تنبل هستی
 هر چیزی را می شکستی))
 برادرم کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش با دوستان
 خود در خانه ما بود برادرم بن
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 و به اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

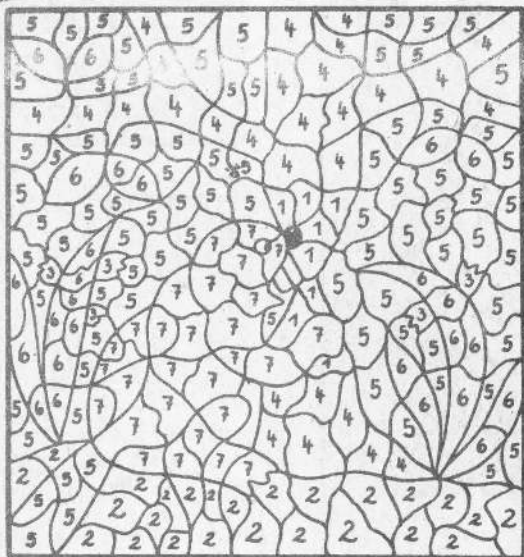


ازين لحاظ بايد با احتيا ط باشي ويلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هائي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشد و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .



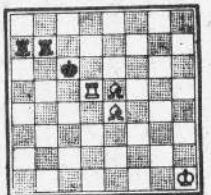
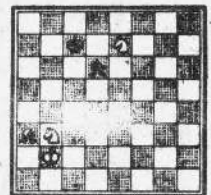
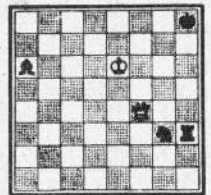
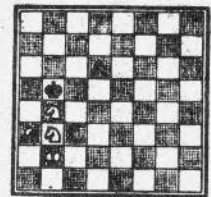
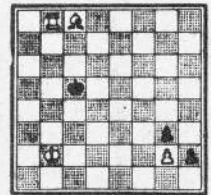
دروازه باشي واگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌ای
بالایی مطالعه کنید :
بنویسید که در چند حرکت
بازی و در چند نماه سفید به
پسروزی نایل می‌آید . به برنده
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه
داده میشود .

پژوهش‌های علمی

جدول

افقی :

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت
- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی
- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نیرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب.

۱۴- پایتختی در اروپا - سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور سوئدی :

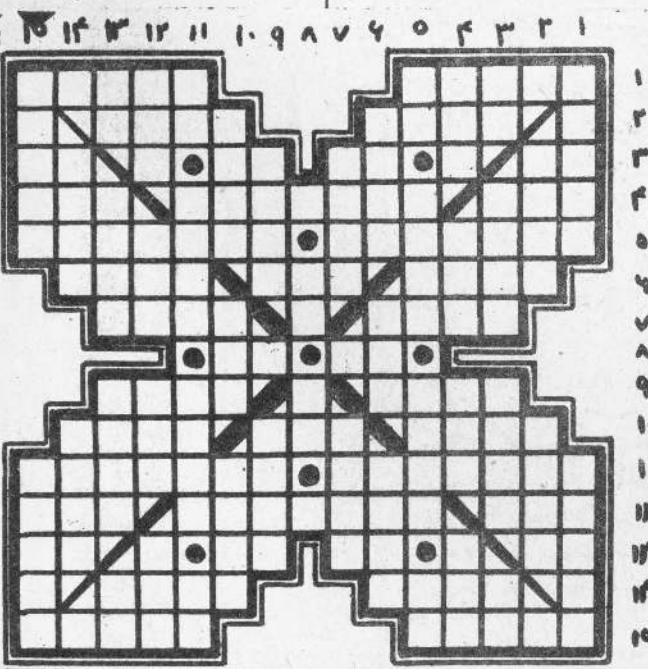
۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان
اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغریش را در آستان بجوید



حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مرآت - از وسایل
- حمل و نقل - پهلوانان
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک
- ۱۰- مطالعه واحصائیه
- گیری مقدساتی - روستا و تفریق
- در از ترین شب سال
- ۱۱- برابر که نیازند
- نشانه ناترس باشد - لقب
- شاهان روسیه - نو و اسروزی
- پایانه روز
- ۱۲- شیشه کمره عکاسی - خودداری - نام دو شخص
- از وسایل قلبه
- ۱۳- ضم - از ستاره گان
- زیبای نهلماهی هندی - پای
- اتومبیلها - نقش
- ۱۴- سنگ سخت - بدو
- زشت
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال
- سرشانه

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد؛ شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است، شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید، بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله دخترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و پیش از سن خود از رسایی و خستگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما

است

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بهر قریبه حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - ساسی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید و زنده گو من کنید شانس است که بایست قدر آنرا بدانید - مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

حل کننده گان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجبار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگه عصای میگیرند . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشند بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حد می بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسه سلامت می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذارنده اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زو های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان راهی می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده
بـد پـرايـيـ است . فراموش نکـنيد هر چـاشت اسـاعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لڑائی غیر در نیامہ
 لبر مویان خاورہ ما تازہ رسیدہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶ تا ۲۷
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کیند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**